

بِسْمِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

قطعه‌ای از آسمان

## شیخ صله

نویسنده: مسعود امیرخانی

دبیر مجموعه: احمد دهقان

ناشر: بنیاد حفظ آثار و نشر ارزش‌های دفاع مقدس

صفحه‌آرایی و طراحی جلد: حسن ابراهیمی

نوبت چاپ: اول / ۱۳۹۸ | شمارگان: ۳۰۰۰ نسخه | قیمت: ۵۰۰۰ تومان

فروشگاه صریح / خیابان انقلاب / روبروی دانشگاه تهران

پلاک ۱۲۶۶ / تلفن: ۶۶۹۵۴۱۰۸



بنیاد حفظ آثار و نشر  
ارزش‌های دفاع مقدس

قطعه‌ای  
از آسمان

شیخ صله

مسعود امیرخانی

## مقدمه

هنگامی که در سی و یکم شهریور ۱۳۵۹ شیپور نبرد حق علیه باطل در جبهه‌های جنگ به صدا در آمد، کمتر کسی گمان می‌برد که اردوگاه‌های جنگی در پشت جبهه‌ها و جای‌جای منطقه نبرد، روزی زیارتگاه و خانقاه عاشقان شود. اما بلافاصله پس از خاموشی آتش توپخانه‌ها، آن پیر و مقتدای رزمندگان، در پیامی این نوید را داد و خطاب به فرزندان برومندش چنین سخن گفت: «در آینده ممکن است افرادی آگاهانه یا از روی ناآگاهی، در میان مردم این مسأله را مطرح نمایند که ثمره خون‌ها و شهادت‌ها و ایثارها چه شد. این‌ها یقیناً از عوالم غیب و از فلسفه شهادت بی‌خبرند و نمی‌دانند کسی که فقط برای رضای خدا به جهاد رفته است و سر در طبق اخلاص و بندگی نهاده است، حوادث زمان به جاودانگی و بقا و جایگاه رفیع آن لطمه‌ای وارد نمی‌سازد. و ما برای درک کامل

ارزش و راه شهیدان مان فاصله طولانی را باید پیماییم و در گذر زمان و تاریخ انقلاب و آیندگان آن را جستجو نماییم. مسلم خون شهیدان، انقلاب و اسلام را بیمه کرده است. خون شهیدان برای ابد درس مقاومت به جهانیان داده است. و خدا می داند که راه و رسم شهادت کور شدنی نیست؛ و این ملت‌ها و آیندگان هستند که به راه شهیدان اقتدا خواهند نمود. **و همین تربت پاک شهیدان است که تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.**

و هنوز گرد و غبار میادین نبرد فرو ننشسته بود که خیل عاشقان به سوی سرزمین‌های نور رهسپار شدند. این مسافران، می‌خواستند از تک‌تک آن لحظات بشنوند و جای‌جای مناطق را ببینند تا روح و جان‌شان با مردان مرد این دیار عجین شود و جرعه‌ای از پیاله عرفان ناب که از شهادت سرچشمه گرفته است، بنوشند. و به راستی که این دروازه‌های بهشت، امروزه خانقاه عاشقان شهادت است و زائرانش با بوی شهیدان قوت می‌گیرند.

مجموعه کتاب‌های «قطعه‌ای از آسمان» قصد دارد تا امر مقتدای عاشقان و ولی امر مسلمین را لیک گوید؛ آن‌جا که فرمودند:

«منطقه بیت‌المقدس را نشان می‌دهید، یک مقدار بیابان است،

معلوم است که نیروهایی بودند. این که شناسنامه این منطقه معلوم باشد، معلوم بشود که این جا چه اتفاقی افتاده، چه شد که نیروهای مسلح به فکر افتادند که از این منطقه حملات خود را شروع کنند، چطور شد که این چهار مرحله یا پنج مرحله عملیات بیت المقدس پیروز شد، چه رنج‌هایی رازمندگان در این عملیات متحمل شدند تا توانستند به پیروزی برسند، پیروزی چطور به دست آمد، این جا را باید آن کسی که می‌رود، بداند. برای هر یک از مناطق مهم شناسنامه درست کنید، یک شناسنامه منطقی، نه کتاب

**مفصل.»**

مجموعه کتاب‌های قطعه‌ای از آسمان، شناسنامه تمام مناطق خاطره‌انگیز را پیش روی مخاطبان قرار می‌دهد. نویسندگان این مجموعه بر آنند تا علاوه بر ذکر مشخصات و مختصات هر مکان، با یادآوری خاطرات تاریخ‌سازان آن، مشتاقان را به آن لحظات ناب رهنمون باشند. امید که بتوان قطره‌ای از عطش زائران و مخاطبان را برآورده ساخت.

## فصل یکم

«زمستان سرد سال ۱۳۶۶ رو به اتمام بود که راننده‌ای از طرف تلویزیون به در خانه ما آمد تا خبری مهم را به من برساند. او گفت باید خودم را آماده کنم تا هر چه زودتر به دفتر ریاست جمهوری بروم. حدس زدم که باید آیت‌الله خامنه‌ای، رئیس‌جمهور، عازم جایی باشند. در عرض چند دقیقه آماده شدم و بعد از برداشتن وسایل لازم از سازمان، ساعتی بعد به ریاست جمهوری واقع در خیابان پاستور رسیدیم. دوربین و لوازم همراه ما تحویل نگهبان شد. گروه حراست ریاست جمهوری می‌بایست وسایل ما را بررسی می‌کردند. من به دوربین اهمیت خاصی می‌دادم و کلی بر سر بازبینی آن با مأمورین حراست جرّوبحث کردم. به آن‌ها گفتم این یک وسیله فنی است و چون شما طرز کار آن را نمی‌دانید، ممکن است تنظیماتش را به هم بزنید؛ اما آن‌ها کار خودشان را انجام می‌دادند و گوش‌شان به این حرف‌ها بدهکار نبود.

ساعت سه بعد از ظهر کارهای مقدماتی پایان یافت و ما همراه یک گروه ده دوازده نفره، با یک مینی بوس به سمت غرب به راه افتادیم. آیت الله خامنه‌ای و محافظین هم با یک بنز ضد گلوله می‌آمدند. گویا مأموریت ما مخفی بود و اسکورت آن چنانی همراه رییس جمهور نبود. پیچ و خم جاده‌ها را به سمت باختران [به کرمانشاه در اوایل انقلاب باختران گفته می‌شد] طی کردیم و از آن جا به طرف مرز رفتیم. آن منطقه بسیار سرسبز و دیدنی بود و من کارم را از همان جا آغاز کردم و از کوه‌ها و دره‌های سرسبز فیلم گرفتم.

در آن روزها، رزمندگان در جبهه‌های غرب، عملیاتی را به نام والفجر ۱۰ و بیت المقدس ۴ آغاز کرده بودند که منجر به فتح شهر خورمال و حلبچه شده بود. این دو شهر جزو مناطق کُردنشین در عراق به حساب می‌آمد.

ما به منطقه شیخ صالح [شیخ صله] رسیدیم و در همان جا مستقر شدیم. در آن جا محسن رضایی، فرمانده سپاه، با عده‌ای دیگر از فرماندهان به استقبال آیت الله خامنه‌ای آمدند و ایشان را در جریان عملیات و چگونگی پیشروی رزمندگان قرار دادند. آیت الله خامنه‌ای خود لباس نظامی پوشیده و به



هیأت رزمندگان در آمده بود؛ درست شبیه رزمندگان بسیجی. از جاده‌های خاکی راهی حلبچه شدیم. در بین راه به خانواده‌های کُرد برخوردیم؛ کُردهای آواره‌ای که راه کوه و بیابان را در پیش گرفته بودند و سعی داشتند خود را به جایی برسانند که از شر بمباران‌های شیمیایی عراق در امان باشند. متأسفانه عراق شهر حلبچه را در معرض بمباران شیمیایی قرار داده بود و ما در آن جا خبرهای بدی از شهر حلبچه می‌شنیدیم. گروه ما نزدیک یکی از همین خانواده‌های کُرد متوقف شد و آیت‌الله خامنه‌ای به سراغ آن‌ها رفت تا از وضعیت آنان آگاه شود. او کمی با مرد خانواده صحبت کرد. مرد کُرد از وضعیتی که در حلبچه و روستاهای اطراف پیش آمده بود، گفت و این‌که چه بلایی بر دوستان و همسایگانش آمده است. آن‌ها با هر وسیله‌ای که در اختیارشان بود، با ماشین، گاری، تراکتور و با قاطر و الاغ از شهر و حومه آن گریخته بودند.

کم‌کم به حلبچه رسیدیم. هر چه نزدیک‌تر می‌شدیم، به عمق فاجعه بیشتر پی می‌بردیم. رییس‌جمهور به دلایل امنیتی از ما جدا شد؛ و ما وارد شهر شدیم. وضعیت اسفبار بود. مردی همراه بچه کوچکی که در بغل داشت، روی زمین افتاده و در

همان حالت از دنیا رفته بود. خانواده‌ای بر سر سفره، هنگام خوردن غذا جان داده و عده‌ای هم در هنگام فرار در کوچه‌ها و خیابان‌ها مرده بودند. بمب‌های شیمیایی حتی حیوانات را هم از پا درآورده بود. هیچ موجود زنده‌ای در شهر دیده نمی‌شد. ما آن‌چه را که باید در حلبچه ببینیم، دیدیم؛ هر چند آن تصاویر چند دقیقه‌ای نمی‌توانست گویای همهٔ مصائب حلبچه باشد. بعد از آن دیگر حرفی برای گفتن نداشتیم. در خود احساس پوچی می‌کردم. فکر جنازهٔ قربانی‌ها یک لحظه راحت‌تر نمی‌گذاشت. گویی مردم حلبچه همگی با هم به خواب رفته بودند؛ خوابی ابدی و دلخراش.<sup>۱</sup>

□

از کرمانشاه حدود ده کیلومتر که به سمت غرب برویم، به سه‌راهی معروفی می‌رسیم به نام قزانچی. پس از پشت‌سر گذاشتن روانسر، شهرستان جوانرود پیش رویمان قرار دارد. از جوانرود تا شهرستان ثلاث باباجانی ۵۰ کیلومتر راه است و از آنجا با طی مسیری ۴۵ کیلومتری، به روستای زیبا و سرسبز

۱. نگاه شیشه‌ای، خاطرات حسن آذری موفق، مصاحبه و تدوین محسن مطلق، تهران: سوره مهر، ۱۳۸۱.

شیخ صله می‌رسیم. «در اوایل جنگ، چون منطقه و این مسیر ناامن بود، از مسیر جایگزین کرمانشاه - اسلام‌آباد - کرد غرب - سرپل ذهاب - دشت ذهاب - ازگله - شیخ صله نیز استفاده می‌شد. یک جادهٔ مرزی هم قبل از انقلاب وجود داشته که از شیخ صله به طرف شمال به دروله و از شیخ صله به طرف جنوب به سرپل ذهاب منتهی می‌شده؛ معروف به جادهٔ سنتو. به موازات این جاده و در فاصلهٔ ۵۰۰ متری، جادهٔ دیگری به نام حضرت رسول توسط لشگر حضرت رسول با پشتیبانی جهاد لرستان و گرگان زده شد تا تردد و جابه‌جایی‌ها در معرض دید عراقی‌ها نباشد. این جاده از پل قالیچه در یک کیلومتری شیخ صله شروع می‌شد و تا کانی‌رش ادامه می‌یافت.»<sup>۱</sup>

روستای شیخ صله در منطقهٔ صفر مرزی ایران و عراق واقع شده و کمتر از ۲ کیلومتر با مرز عراق فاصله دارد. این روستا هم‌اکنون جزو بخش مرکزی شهرستان ثلاث باباجانی است. بد نیست پیش از آشنایی با شیخ صله، اطلاعاتی از ثلاث باباجانی داشته باشیم: ثلاث باباجانی با وسعت ۱۴۱۸ کیلومتر مربع (معادل ۵/۷ درصد مساحت استان کرمانشاه) از

۱. گفت‌وگو با برادر سعید فرجی، مسئول بهداری تیپ انصارالرسول، ۲۲ مرداد ۱۳۹۷

شمال با شهرستان پاوه، از شرق به شهرستان جوانرود، و از جنوب با دشت زهاب و شهرستان سرپل زهاب هم‌مرز است، و از غرب با کشور عراق ۷۵ کیلومتر مرز مشترک دارد. وجود کلمهٔ ثلاث در نام این شهرستان به سبب سکونت سه طایفهٔ مهم باباجانی (باباجانی / باوه‌جانی)، قبادی و ولدبیگی بوده و ظاهراً به علت اهمیت بیشتر طایفهٔ باباجانی، به ثلاث باباجانی معروف شده است.

از جاذبه‌های طبیعی ثلاث باباجانی می‌توان به رودخانه‌های فصلی و دائمی، پوشش گیاهی متنوع، چمنزارهای سرسبز، سراب‌های زیبا و دیدنی و از جاذبه‌های تاریخی آن می‌توان به چشمه ریزه، باغات سیدخان، سراب کانی‌سفر، سراب هلول، سراب شیان، و شهر تاریخی درنه اشاره کرد.

شیخ‌صله در حال حاضر مرکز تجمع روستاهای اطراف است که بعد از جنگ تحمیلی در یک جا به عنوان مجتمع مسکونی روستاهای مناطق مرزی شیخ‌صله جمع شده است. مردم روستاهای دستگردی، دره‌امین، آشکی و تعدادی از اهالی روستاهای رجبی، بانی‌نار و گزنه نیز در این روستا سکونت دارند. جمعیت فعلی روستا نزدیک ۲ هزار نفر است و ۴۷۵

خانوار در آن سکونت دارند. امرار معاش اهالی شیخ صله از راه کارگری در بازاجهٔ مرزی همجوار روستا می‌باشد. در منابع مختلف، از این روستا به نام‌های شیخ صالح و شیخ سله نیز نام برده شده است، ولی هنوز صحت هیچ کدام به طور متقن تأیید نشده است. مردم این روستا همگی کُرد اهل تسنن (فقه شافعی) و از طایفهٔ تایجوزی هستند.

با افزایش تحركات مرزی رژیم بعث عراق و ضدانقلاب در سال ۱۳۵۹، مردم روستا به تدریج خانه و کاشانهٔ خود را ترک کردند و به شهرها و روستاهای دورتر از مرز رفتند؛ عده‌ای نیز وارد کشور عراق شدند و در اردوگاه‌های این کشور همچون اردوگاه رمادی نگهداری شدند. از سال ۱۳۷۱ اهالی روستا با کسب مجوز از استانداری و سپاه به محل زندگی خود بازگشتند. شرایط لازم برای بازگشت پناهندگان نیز فراهم آمد و بیش از ۹۰ درصد آن‌ها به کشور بازگشتند.

شیخ صله طبیعتی زیبا و بکر دارد. وقوع جنگ تحمیلی و کوچ اجباری مردم از منطقه و به تبع آن خالی بودن منطقه از سکنه به مدت تقریبی ۱۵ سال، موجب شده است که طبیعت این منطقه دست نخورده باقی بماند. این روستا و مناطق

اطرافش دارای درختانی زیبا و کهنسال است. کوه‌های سر به فلک کشیده، دشت‌های سرسبز پر از لاله‌های سرخ، جریان آب روخانه‌های اطراف و آبشارهای پله‌ای و مرتفع، زیبایی منحصر به فردی به شیخ صله داده است.<sup>۱</sup>

«روز سوم فروردین ماه [۱۳۶۷] دستور رسید که آماده حرکت باشیم. همه از خوشحالی در پوست خود نمی‌گنجیدند. با این‌که بیماری‌ام شدت گرفته بود، اما نمی‌توانستم خودم را راضی کنم که تشنه تال ب چشمه بیایم و تشنه هم برگردم!

اتوبوس‌ها با صدای صلوات و دعا حرکت کردند. با سروصدای بچه‌ها از خواب پریدم. اتوبوس‌ها ایستاده بودند. بچه‌ها وسایل‌شان را برمی‌داشتند و پیاده می‌شدند. از ماشین پیاده شدم. هوا سرد بود و تن را ناخودآگاه می‌لرزاند. خوش‌طینت و علی به سراغمان آمدند.

آن‌جا شیخ صله نام داشت. جای خیلی باصفا و سرسبزی بود. پرندگان بالای درختان آواز می‌خواندند. انگار که به گوشه‌ای از بهشت آمده بودیم. اردوگاه گردان ما میان اردوگاه گردان

---

۱. اطلاعات مربوط به شیخ صله حاصل گفت‌وگوی نویسنده با محمود رحیمی‌پور، رییس شورای اسلامی روستای شیخ صله است.

مسلم و واحد شمرین ذی الجوشن! یا همان ش.م.ر. قرار داشت. با فتوحی سر صحبت را باز کردم و از موقعیت مکانی و عملیات بمباران پرسیدم. گفتم: «جای خوبیه. این جا خوراک هواپیماهای عراقیه! هر روز اگر دروغ نگویم، دو سه نوبت می آیند این جا را بمباران می کنند و می روند. پایین این جا یک روستا هست که پریروز بمباران شیمیایی شد. همه شان مردند؛ حتی جانورها. موقع سال تحویل هم یک هواپیما این جا را بمباران کرد و سال نو را به ما تبریک گفت!»<sup>۱</sup>

---

۱. خداحافظ کرخه، داوود امیریان، چاپ سوم، تهران: سوره مهر، صص. ۸۰-۸۱

## ۲ فصل دوم

در طول جنگ تحمیلی رژیم بعث عراق علیه ایران، مردم غیور استان‌های هم‌مرز با این کشور روزگار سختی را تجربه کردند. استان کرمانشاه یکی از استان‌های مرزی و درگیر صحنهٔ نبرد بود که به‌سبب قرار گرفتن در مسیر پایتخت دو کشور، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. اما این استان هدف اصلی همسایهٔ متجاوز نبود و عمدهٔ تلاش‌های حصول اطمینان از تأمین پایتخت کشورشان بغداد بود. به‌دیگر سخن، اشغال استان خوزستان اولویت اصلی آن‌ها بود و فعالیت‌ها، تهاجم و درگیری‌های نظامی در کرمانشاه، با هدف محافظت از بغداد



صورت گرفت. از سوی ایران نیز به سبب آن که تعقیب متجاوز در استان خوزستان مورد توجه قرار داشت، لذا عملیات‌های بزرگ در استان کرمانشاه - به استثنای عملیات مرصاد - کمتر صورت گرفت.

اختلافات دو کشور در مرزهای غربی (ایران) و شرقی (عراق) قدمتی بیش از ۴۰۰ سال دارد و منجر به نبردهای خونینی نیز شده است. بیشتر این جنگ‌ها در زمان استقرار دو سلسله صفوی در ایران و امپراتوری عثمانی، که کشور فعلی عراق بخشی از آن محسوب می‌شود، رخ داد. در کتاب اطلس راهنمای کرمانشاه در جنگ از رخدادهای «۲۵ جنگ کامل و تمام‌عیار در مدت بیش از چهار قرن در مرزهای غربی»<sup>۱</sup> سخن به میان رفته است که بخشی از آن‌ها به استان کرمانشاه برمی‌گردد.

با پیروزی انقلاب مردم ایران در سال ۱۳۵۷ و فرو ریختن نظام شاهنشاهی، شواهد و قرائن حکایت از ضعف و آشفتگی داخلی ایران و عدم تثبیت نهاد و ساختارهای لشگری و کشوری داشت. بنابر این سردمداران رژیم بعث، از این فرصت نهایت

۱. اطلس راهنمای - ۷، کرمانشاه در جنگ، حسن دری، ۱۳۸۴، تهران: مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ سپاه، ص. ۱۲

استفاده را کردند و ابتدا با ایجاد آشوب، ناامنی و هرج و مرج در استان‌های مرزی و سپس با حمله سراسری، تلاش کردند امتیازات از دست رفته خود را در عهدنامه ۱۹۷۵ بازپس گیرند. جذب گروه‌های ضدانقلاب و تجزیه طلب، پشتیبانی، آموزش، تسلیح و هدایت آن‌ها، از جمله اقدامات سردمداران این رژیم بود. ضمن آن که پادگان‌های آموزشی این رژیم در شهرهای مرزی، به آموزش نیروهای ضدانقلاب اختصاص یافت تا به داخل خاک کشورمان نفوذ کنند و عملیات‌های ایذایی، کمین، دستبرد، بمب‌گذاری و مین‌گذاری را به اجرا درآورند. توجه به این آمار جالب توجه است:

۱. پیش رفتن شهر پاره تا آستانه سقوط در مرداد ۱۳۵۸؛
  ۲. ناامنی در مناطق اورامانات، جوانرود، دشت‌ذهاب، نفت‌شهر، قصرشیرین، کرد و اسلام‌آباد در طی سال‌های ۱۳۵۸ و ۱۳۵۹ (نوع و شدت آن در این نقاط متفاوت بود)؛
  ۳. اشغال خان لیلی در جنوب قصرشیرین در مرداد ۱۳۵۹.
- حاصل این اقدامات چیزی نبود جز ایجاد رعب و وحشت در میان مردم مرزنشین ایران و در نهایت کوچ اجباری و آوارگی این مردم نجیب از این مناطق؛ به این ترتیب ارتش

عراق می توانست در نیل به هدف اصلی خود که همانا حمله سراسری به خاک کشورمان بود، بسیاری از این مناطق را با سهولت و بدون درگیری به اشغال درآورد.

در این روزهای سخت، وقتی در مرداد ۱۳۵۸ محمدحسن نظرزاد (بابانظر)<sup>۱</sup> به همراه گروهی برای عزیمت به پاوه از روستای شیخ صله عبور کرد تا به شکستن حصر این شهر کمک کند، کسی فکرش هم نمی کرد که شیخ صله روزگاری محل رفت و آمد و استقرار رزمندگان شود: «شهید چمران که داخل شهر [پاوه] در محاصره قرار گرفته بود، به ما دستور داد از جاده اسلام آباد به سمت سرپل ذهاب حرکت کنیم. آن روزها، ما نسبت به منطقه کردستان توجیه نبودیم. نقشه کوچکی داشتیم، اما کسی جز رستمی که فرد کارکشته ای بود، نمی دانست نقشه چیست. وقتی خط سیر جاده به سمت پاوه را نشان داد، دیدم مسیر انحرافی زیادی در پیش داریم. از رستمی پرسیدم: چطور می شود اگر از سمت جوانرود حرکت کنیم. زودتر نمی رسیم؟

گفت این راهها به کلی در تصرف دشمن است. از قسمتی که

---

۱. از شهدای شاخص استان خراسان

او می‌گفت، صبح به سرپل‌ذهاب می‌رسیدیم. بعد قرار شد از جادهٔ مرزی به سمت روستای شیخ‌صله حرکت کنیم. از آن‌جا هم به رودخانهٔ لیله و پاسگاه دُروله می‌رسیدیم. نیروهای دشمن در حال ضعف بودند. کردهای انقلابی در پناه به ما ملحق شدند و باند فرود هلی‌کوپتر به تصرف درآمد. ضدانقلاب در حال عقب‌نشینی بود.

وقتی به پاسگاه دروله رسیدیم، یک گروهان از پادگان ابوذر ارتش به ما ملحق شد. فرماندهٔ گروهان، جوان وارسته‌ای بود. وقتی به سمت محل درگیری با دشمن می‌رفتیم، نشسته بود و گریه می‌کرد. می‌آمد صورت ما را می‌بوسید و می‌گفت هنگ به من اجازه حرکت نمی‌دهد، دلم می‌خواهد کنار شما باشم و بجنگم.»<sup>۱</sup>

□

همان‌طور که پیش‌تر ذکر شد، هدف اصلی رژیم صدام از تهاجم گسترده به خاک کشورمان، تصرف خوزستان و الحاق آن به کشور خود بود. برای نیل به این هدف، سه جبههٔ

---

۱. بابانظر، خاطرات شفاهی شهید محمدحسن نظرزاد، تدوین مصطفی رحیمی، چاپ نهم، تهران: سوره مهر،

شمالی (برای تصرف نوسود و ارتفاعات مرزی مریوان)، جبهه میانی (برای تصرف مهران، سومار، قصرشیرین، سرپل ذهاب و گیلان غرب) و جبهه جنوبی (برای تصرف خرمشهر، آبادان، بستان، سوسنگرد و پیشروی به سمت اهواز) را در طول نوار مرزی خود با ایران گشود. این رژیم برای تأمین اهداف اصلی خود در جبهه جنوب، نیازمند پیشروی در جبهه‌های میانی و شمالی بود. فاصله اندک ۱۸۰ کیلومتری پایتخت عراق با استان کرمانشاه، فرماندهان نظامی رژیم بعث را بر آن داشت برای تأمین بغداد و پشتیبانی از جبهه جنوب، تهاجمی را در این جبهه تدارک ببینند تا نیروهای ایران خطری متوجه بغداد نکنند

سپاه دوم ارتش بعثی مسؤولیت این تهاجم را برعهده داشت و هدف، پیشروی ۵۰ کیلومتری به عمق خاک ایران و تسلط بر تنگه پاتاق بود. برای نیل به این هدف، دو محور اصلی طرح‌ریزی شده بود:

۱. خانقین - قصرشیرین - سرپل ذهاب - پاتاق

۲. مندلی - سومار - نفت شهر

حاصل پیشروی ارتش بعثی در استان کرمانشاه تنها اشغال

سه شهر نزدیکِ مرز (قصر شیرین، سومار و نفت شهر) بود و از رسیدن به هدف اصلی خود، که تسلط بر تنگه پاتاق بود، ناکام ماند. بنابر این به ایجاد خطوط دفاعی از شمال نوسود تا جنوب سومار روی آورد.

اما نیروهای خودی در گام نخست نسبت به تأمین منطقه و توسعه پدافند داخلی اقدام و با همکاری نیروهای محلی مناطق آلوده به نیروهای ضدانقلاب را پاکسازی کردند. در گام بعدی نیز به منظور آزادسازی مناطق اشغالی حاشیه مرز و تأمین آن و حتی آزادسازی بخش‌هایی از خاک عراق، عملیات‌هایی را طراحی و اجرا کردند که در ادامه به تشریح آن‌ها پرداخته خواهد شد.

## ۳ فصل سوم

در منطقه شمال غربی استان کرمانشاه، خاصه محدوده روستای شیخ‌صله، که موضوع اصلی کتاب پیش رو است، سپاه یکم رژیم بعثی ضمن تأمین جناح شمالی سپاه دوم، عمدتاً از فعالیت ضدانقلاب حمایت می‌کرد. وضعیت زمین و کوهستانی بودن این منطقه، اجازه پیشروی و اشغال - به جز برخی مناطق مرزی - را به ارتش متجاوز نداد. بنابر این فعالیت‌های ضدانقلاب در این منطقه چشمگیر بود و عراقی‌ها با این حربه قصد داشتند نیروهای ایرانی را درگیر نگه دارند.

فعالیت‌های نظامی مرتبط با جبههٔ جوانرود و ثلاث باباجانی، که روستای شیخ‌صله تقریباً در صفر مرزی این جبهه قرار دارد، زیر نظر سپاه پاسداران انقلاب اسلامی جوانرود صورت می‌گرفت. خط تماس جبههٔ جوانرود بر روی جادهٔ صعب‌العبور مرزی، از مره‌خیل هم‌مرز با حوزهٔ استحفاظی سپاه پاوه شروع می‌شد و تا روستای حسین‌آباد در نزدیکی پاسگاه گرده‌نو در حاشیهٔ دشت ذهاب ادامه می‌یافت. البته در سال ۱۳۶۲ با تصرف ارتفاع شاخ‌شمیران مشرف بر سد دربندی‌خان عراق، در محور عملیاتی شیخ‌صله که حدوداً در عمق ۲۵ کیلومتری خاک عراق قرار داشت، طول این خط تماس بیشتر شد.

جبههٔ جوانرود دو محور عملیاتی اصلی به موازات مرز داشت:

۱. محور شمالی با مرکزیت شیخ‌صله که از شمال هم‌مرز با سپاه باینگان (که بخشی از سپاه پاوه محسوب می‌شد) بود.
۲. محور جنوبی که مرکزش از گله بود و تا گرده‌نو در شمال شرقی دشت ذهاب کشیده شده بود.

در مجموع، جبههٔ جوانرود و ثلاث باباجانی حدود ۱۲۰ کیلومتر خط تماس با عراق داشت و تأمین امنیت در عمق ۱۵۰ کیلومتری منطقه‌ای صعب‌العبور و دارای درگیری شدید



با ضدانقلاب برعهده این جبهه بود. عمده فعالیت رزمندگان سپاه پاسداران جوانرود در دو محور فوق به خنثی‌سازی، پاکسازی و مقابله با ضدانقلاب اختصاص داشت: «رزمندگان اسلام در محدوده این شهرستان، با اجرای ۴۱ مورد عملیات - از بهمن ۱۳۵۸ تا شهریور ۱۳۶۳- حدود ۵۱ منطقه را از وجود ضدانقلاب پاکسازی کردند. برخی از این مناطق بیش از یک بار پاکسازی شد. در جریان پاکسازی و آزادسازی مناطق عمق این شهرستان ۸۷ نفر از نیروهای دشمن کشته، ۱۶۴ نفر زخمی و یک نفر اسیر شد. اوج پاکسازی‌ها در سال ۱۳۵۹ با ۲۰ مورد عملیات پاکسازی بوده است.»<sup>۱</sup>

در واقع، این خط خطی پدافندی بوده و به سبب موقعیت خاص زمین منطقه، رزمندگان تلاش زیادی می‌کردند تا این مرز طولانی را حفظ کنند. چهار پنج گروه ضدانقلاب، که عمده آن‌ها کومله و حزب دموکرات و جاش‌ها<sup>۲</sup> بودند، با مین‌گذاری جاده‌ای، اجرای کمین و درگیری‌های پایگاهی،

۱. مجاهدت‌های خاموش، تاریخ بیست‌ساله پاسداری از انقلاب اسلامی در غرب کشور، تهاجم عراق و مقابله با متجاوزین، مصطفی ایزدی، جواد استکی، مسعود یاران، تهران: دانشگاه امام حسین، دانشکده فرماندهی و ستاد و علوم دفاعی، مرکز مطالعات و تحقیقات توسعه امنیت پایدار، ۱۳۸۷، ص. ۴۶۲

۲. گروه‌های طرفدار حکومت عراق

موجب ناامنی منطقه می‌شدند که غالباً جواب دندان‌شکنی از سوی رزمندگان دریافت می‌کردند.

«از ابتدای بهار سال ۱۳۶۰ بود که رزمندگان سپاه جوانرود کارِ پاکسازی مناطق تحت عمل خود را از ضدانقلاب آغاز کردند. این کار مرحله به مرحله و با رعایت تمام جوانب نظامی صورت گرفت. ابتدا باید جناحین پاکسازی و پشت سر تأمین می‌شد و ضمن اشراف بر موقعیت خود و دشمن، نقاط سرکوب سنجیده می‌شد. سپس پایگاه‌هایی در مناطق پاکسازی شده، تشکیل می‌شد. مردم روستا هم که می‌دیدند روستا تحت پوشش امنیتی قرار دارد، ضدانقلاب را نمی‌پذیرفتند. مراحل پاکسازی از تازه‌آباد شروع و تا مرکز محور عملیاتی شیخ‌صه ادامه داشت. وانی‌سر، کیسه‌له، خانه‌شور و قالیچه از جمله روستاها و مناطقی بود که پاکسازی شد و در نهایت نوبت به ارتفاعات تپه‌ای سرپهن رسید که مشرف به شیخ‌صه بود.

پس از پاکسازی شیخ‌صه، جادهٔ مرزی نیز که دو محور جوانرود را به هم متصل می‌کرد، مورد پاکسازی قرار گرفت. به دیگر سخن، در محور جنوبی، از شیخ‌صه تا ازگله و از آن‌جا تا کانی‌رش که ارتفاعات گاری بر آن مشرف بود و کمتر از دو

کیلومتر تا میله‌های مرزی فاصله داشت؛ و در محور شمالی از شیخ‌صله تا ارتفاع بیزل، که روبه‌رویش ارتفاعات بالامبوی عراق قرار داشت و از روی آن شهر حلبچه پیدا بود، و از آن جا تاروستای دروله پاکسازی صورت گرفت. پاییز سال ۱۳۶۰ بود که رزمندگان جبههٔ جوانرود با منطقهٔ پدافندی سپاه باینگان هم‌مرز شدند. در واقع، پاکسازی‌ها در یک دورهٔ هشت نه ماهه صورت گرفت.<sup>۱</sup>

روایت یکی دیگر از رزمندگان حاضر در این منطقه شنیدنی است: «تردیدى ندارم که مظلوم‌ترین مناطق در جنگ تحمیلی، همین مناطق غرب بوده است. واقعاً نمی‌توان جان‌فشانی رزمندگان این مناطق و مظلومیت‌شان را توصیف کرد. از دالامپر داق<sup>۲</sup> در شمال غرب تا ازگله و سلمانه تقریباً بیشترین درگیری رزمنده‌ها با احزاب مُنحلهٔ کومله و دمکرات بود. در خوزستان ما فقط با عراق می‌جنگیدیم که روبه‌رویمان بود، ولی این جادشمن به شکل‌های متفاوتی در منطقه حضور می‌یافت. در حالی که حواس‌مان به پیش‌رویمان بود و با عراق

۱. گفت‌وگو با برادر جعفر جعفری، مسؤول بسیج سپاه جوانرود، ۲۵ مرداد ۱۳۹۷

۲. ارتفاعی در جنوب غربی ارومیه

می جنگیدیم، اما متأسفانه با این احزاب هم درگیری داشتیم. گاهی صد متر پشت سرمان کمین می خوردیم.

منطقه شیخ صله عقبه خط ما بود. خط حدود ۱۲۰ کیلومتری ما در نوار مرزی از دروله و کانی سخت شروع و تا اِزِگله و سلمانه و دشت باویسی ادامه داشت. در این خط، عمده تلاش مان این بود که با کمین، گشت و تأمین جاده، حرکات ضدانقلاب را خنثی کنیم. حتی به صورت پراکنده در تپه‌های مشرف بر خاک عراق مستقر می شدیم و با ضدانقلاب مبارزه می کردیم. و در این راه، چه جان‌های نازنینی که تقدیم نشد. نباید از همراهی و از جان‌گذشتگی اهالی بومی این منطقه ذکری به میان نیاورد. بیشترین شهدای ما در این منطقه از اهل تسنن بودند.»<sup>۱</sup>

نگاهی به بافت نیروهای رزمنده در این منطقه، ما را به سه ترکیب منحصر به فرد نیرو رهنمون می‌سازد:

۱. نیروهای بومی اهل تسنن که بسیار مسؤولانه و متعهدانه نقش ایفا می‌کردند؛

۲. نیروهای اعزامی از استان‌های مختلف که در قالب کادر،

۱. گفت‌وگو با برادر حسین جنیدی، مسؤول محور شیخ صله، ۲۶ مرداد ۱۳۹۷

بسیجی یا نیروی سرباز وظیفه در منطقه خدمت می کردند؛  
 ۳. نیروهای قلخانی مستقر در منطقه دالاهو و بخش ریجاب  
 که به دلایلی از ابتدای سال ۱۳۶۱ از سپاه کردند غرب منفک  
 و به سپاه جوانرود سپرده شده بودند.

«از یادآوری خاطراتِ نقش‌آفرینی اهل سنت و رزمندگان  
 بومی منطقه، همواره حالت خاصی به من دست می‌دهد. این  
 عزیزان جان خود را به خطر می‌انداختند تا نگذارند زخمی‌ها  
 یا شهدای اعزامی و غیربومی روی زمین بمانند. علی‌رغم تمام  
 مشکلات اقتصادی، فشار تبلیغاتی و فشار رزمی ضدانقلاب،  
 عشق پاک و بی‌آلایشی به انقلاب داشتند. خانواده‌ی من اگر  
 خیلی ایثار کرده بود، یک جوانش را به منطقه فرستاده بود؛  
 اما عزیزان بومی اهل تسنن وقتی می‌آمدند در مسائل نظامی  
 و امنیتی منطقه شرکت می‌کردند، هم جان خودشان، هم  
 جان خانواده‌شان و هم اموال‌شان را به مخاطره می‌انداختند.  
 ضدانقلاب گاهی خانه‌ها را آتش می‌زد و برخی خانواده‌ها را  
 اذیت و آزار می‌کرد. البته رزمندگان سپاه جوانرود، با تلاش  
 شبانه‌روزی، آمار این اقدامات گروهک‌ها را پایین آورده بودند و  
 تا آن‌جا که ممکن بود، اجازه نمی‌دادند اتفاقی بیفتد.

ضدانقلاب وقتی می‌دید درصد جذب نیروهای بومی ما بالا رفته، می‌آمد پشت خط و شروع می‌کرد به تبلیغات گسترده و برخوردهایی غیر از خطوط تماس. اگر نیروهای بومی و اعزامی نسبت به مسائل منطقه وحدت نداشتند، قطعاً هزینه‌های بالاتری می‌دادیم و دیرتر به امنیت نسبی می‌رسیدیم.»<sup>۱</sup>

رزمنده سعید فرجی ضمن تایید نقش پُررنگ مردم منطقه می‌گوید: «بزرگ روستای شیخ‌صله حاج‌یوسف یوسفی نام داشت که به همراه پسرها و برادرزاده‌هایش در امنیت منطقه نقش داشتند. حتی پس از پاکسازی روستا در تابستان ۱۳۶۰، منزل ایشان پایگاه نیروهای خودی شده بود. در بیشتر پاکسازی‌ها، پسرانش خصوصاً محمد یوسفی حضور داشت.»<sup>۲</sup>

از نوع دوستی و ایثار مردمان نجیب این دیار گفتنی‌های زیادی وجود دارد: «نقش شهید محمد یوسفی در پاکسازی روستای شیخ‌صله بسیار بارز و کلیدی بود. فرماندهی بسیاری از گروه‌های ضربت برای پاکسازی روستاها برعهده او بود. بسیار شجاع بود و در درگیری‌ها حضور مستقیم و تاثیرگذاری داشت. به سبب همین شجاعت و قدرت تهاجمی و فرماندهی

۱. گفت‌وگو با برادر جعفر جعفری، مسؤول بسیج سپاه جوانرود، ۲۵ مرداد ۱۳۹۷

۲. گفت‌وگو با برادر سعید فرجی، مسؤول بهداری تیپ انصارالرسول، ۲۲ مرداد ۱۳۹۷

بود که از او در مناطق دیگری در غرب استفاده شد و در نهایت نیز در سردشت به شهادت رسید. رزمنده‌ای بومی و اهل سنتی داشتیم به نام عزیز ویسی نسب. به گمانم اهل روستای شروینه بود. ابتدا، کارهای آموزشی انجام می‌داد. بعد از مدتی وارد جبهه شد. این فرد به دین و کشور خودش بسیار وفادار بود و به حضرت امام عشق می‌ورزید. هنگام برگشت از عملیاتی، به اتفاق چند نیروی دیگر، در مسیر کانی‌رش به طرف تازه‌آباد در کمین ضد انقلاب گرفتار می‌شوند و به اسارت درمی‌آیند. عوامل ضدانقلاب آزادی او را در گرو توهین به حضرت امام اعلام می‌کند. وقتی عزیز ویسی نسب چنین کاری نمی‌کند، عوامل ضد انقلاب او را ناجوانمردانه مُثله می‌کنند.

رزمنده دیگری از بومی‌های منطقه داشتیم که قلخانی بود. اسد نجفی نام داشت. وقتی در کمین ضدانقلاب گرفتار و اسیر می‌شوند، با این که نیروی ساده بود، خود را فرمانده گروه معرفی می‌کند و جای فرمانده اصلی، که شیعه‌مذهب بوده، جا می‌زند. عوامل ضدانقلاب او را به عنوان فرمانده اعدام می‌کنند و بقیه از جمله فرمانده اصلی گروه را پس از اذیت و آزار رها می‌کنند.»<sup>۱</sup>

۱. گفت‌وگو با رحمان یداللهی، مسئول محور شیخ صله، ۸ شهریور ۱۳۹۷

پس از اتمام پاکسازی‌ها، گرچه گاهی ضدانقلاب مبادرت به اقداماتی ایذایی در عقبه می‌کرد، اما به تدریج توجه رزمندگان این جبهه به خاک عراق جلب شد: «پس از پاکسازی نوار مرزی و استقرار نیروهای سپاه جوانرود بر روی مرز، برنامه‌ریزی برای شناسایی عوامل ضدانقلاب و نیروهای وابسته به استخبارات، که برای کسب خبر و شناسایی در مناطق مرزی فعال بودند، صورت گرفت تا با تشکیل تیم‌های گشتی و ضربت و اجرای کمین، عناصر ضدانقلاب را قبل از ورود به خاک کشور منکوب کنیم. البته برای این کار به دوربین‌هایی نیاز داشتیم تا تحرکات دشمن را زیر نظر بگیریم. دوربین‌هایی روسی با نام ۲۰ در ۱۲۰ گرفتیم که دید زیادی داشت و در چند دیدگاه در حوالی شیخ‌صله مستقر کردیم. وقتی عوامل ضدانقلاب قصد داشتند از سرتک یا زیمناکوه حرکت کنند، با این دوربین‌ها آن‌ها را رصد می‌کردیم. قدرت دید دوربین‌ها چنان بود که رنگ لباس‌هایشان را تشخیص می‌دادیم. بنابر این تسلط خوبی بر تحرکات‌شان داشتیم. این اقدام پیشگیرانه تا حد زیادی به مهارت تحرکات ضدانقلاب کمک کرد.»<sup>۱</sup>



## ۴ فصل چهارم<sup>۱</sup>

رزمندگان یگان‌های کلاسیکی مثل لشکر ۲۷ محمد رسول‌الله، ۳۱ عاشورا، ۸ نجف‌اشرف و ۱۴ امام حسین (ع) که از جنوب به غرب می‌آمدند تا عملیاتی انجام دهند، از منطقه شیخ‌صه با نام عقبه یاد می‌کنند. برای این که منطقه‌ای به عنوان عقبه عملیاتی در نظر گرفته شود، باید برخوردار از مشخصه‌هایی باشد و پس از انتخاب نیز لازم است ساخت‌وسازها و اقداماتی در آن شکل بگیرد تا مناسب برای استفاده یگان‌ها باشد.

---

۱. برای اطلاعات آماری و محتوایی عملیات‌های انجام‌شده در این منطقه از منابع زیر (با اندکی تلخیص) استفاده شده است: گزارش عملیات بیت‌المقدس ۴، یدالله ایزدی، فصل‌نامه نگین ایران، شماره ۴۰، سال یازدهم، بهار ۱۳۹۱؛ گزارش عملیات والفجر ۱۰، یدالله ایزدی، فصل‌نامه نگین ایران، شماره ۴۰، سال یازدهم، بهار ۱۳۹۱؛ مجاهدت‌های خاموش، تاریخ بیست‌ساله پاسداری از انقلاب اسلامی در غرب کشور، ته‌اجم عراق و مقابله با متجاوزین، مصطفی ایزدی، جواد استکی، مسعود یاران، تهران: دانشگاه امام حسین، دانشکده فرماندهی و ستاد و علوم دفاعی، مرکز مطالعات و تحقیقات توسعه امنیت پایدار، ۱۳۸۷

در خصوص شیخ صله، عموم رزمندگان اعزامی بر این باورند که مردم این منطقه و اطرافش از نظر مهمان‌نوازی و همراهی در حق رزمندگان سنگ‌تمام گذاشتند. مهربانی مردم این دیار چنان بوده که رزمندگان کمتر احساس غریبی می‌کردند. معتدل بودن آب‌وهوا، وجود چشمه‌سارها و رودخانه‌های فصلی و دائمی از مشخصه‌های طبیعی شیخ صله بود. دسترسی به راه‌ها و جاده‌های مواصلاتی از دیگر مزیت‌های این منطقه محسوب می‌شد. موقعیت روستا به گونه‌ای بود که در گودی قرار داشت و ارتفاعاتی که آن را احاطه کرده بودند، مانع از دید و اشراف عراق می‌شد. ضمن آن که شیارها و دره‌هایی در اطراف شیخ صله وجود داشت که رزمندگان را به راحتی و با ایمنی بیشتر در آن‌ها اسکان می‌دادند.

همهٔ نقاط مثبت فوق دست به دست هم داد تا شیخ صله به‌عنوان عقبهٔ عملیاتی این منطقه مرزی مورد توجه قرار گیرد. پس اقداماتی در خصوص آماده‌سازی، برپایی اورژانس عملیاتی، جاده‌کشی، احداث سرویس‌های بهداشتی و... صورت گرفت.

جعفر جهروتی‌زاده از ورود یگان‌ها به شیخ صله و انتخاب

آن به عنوان عقبه این طور روایت می‌کند: «بعد از عملیات موفقیت‌آمیز والفجر ۳ کم‌کم آمدیم پادگان ابوذر و برای لشکر [۲۷ محمد رسول‌الله] عقبه‌ای تشکیل دادیم. قرار بود عملیات روی ارتفاعات بمو، زیمناکوه، شاخ‌شمیران و سد دربندی خان عراق و... انجام شود. به‌همین خاطر، از پادگان ابوذر به منطقه شیخ‌صه آمدیم و آن‌جا قرارگاه دایر شد و یگان‌ها کم‌کم داخل منطقه آمدند و طبق معمول گذشته، شناسایی‌ها شروع شد. اما این بار شناسایی منطقه مشکلاتی داشت؛ از جمله این که باید مسافت زیادی را با پای پیاده طی می‌کردیم. از این گذشته، ارتفاعات بمو و زیمناکوه دست عراقی‌ها بود و ما برای شناسایی آن دو محل باید از ارتفاع شاخ‌شمیران، که دست‌گردهای عراقی بود، بالا می‌رفتیم. تحلیل بعضی از فرماندهان نظامی این بود که اگر بتوانیم منطقه را بگیریم و سد دربندی‌خان را آزاد کنیم، جاده ارتباطی عراق با این قسمت قطع می‌شود و ضایعات و تلفات سنگینی را ارتش عراق متحمل می‌شود.

در نزدیکی شیخ‌صه، باغی به نام باغ‌اوکانی بود که از شیخ‌صه تا آن‌جا با ماشین یک ربع بیشتر راه نبود. تا باغ‌اوکانی با ماشین می‌رفتیم. در جاده، ضدانقلاب‌ها تردد می‌کردند و بسیار ناامن

بود. از آن جا به بعد را باید با پای پیاده طی می کردیم... یک بار به همراه حاج همت و حاج عباس کریمی از ارتفاع شاخ شمیران بالا رفتیم. یک بار هم برای شناسایی سد دربندی خان همراه بچه‌ها رفتیم.

هدف از این شناسایی، شناخت مسیر عبور به طرف تونل دربندی خان بود. قرار بود این تونل را منفجر کنیم. البته علاوه بر تونل، خود سد هم جزو برنامه بود که قرار بود انفجار آن‌ها - تونل و سد - همزمان صورت بگیرد. اگر سد منفجر می شد، مساحت زیادی از زمین‌های عراق را آب می گرفت و قطعاً روند جنگ به نفع ما تمام می شد.

کار شناسایی و حمل مواد منفجره یک ماه و نیم طول کشید و وسایل و امکانات را برای انفجار سد و تونل مهیا کردیم که ناگهان عراق اقدام به زدن بمب شیمیایی کرد و وضعیت عوض شد. اعلام کردند عملیات در جای دیگری انجام خواهد شد. بعد از این ماجرا، شیخ صله به عنوان عقبه لشکر باقی ماند.<sup>۱</sup> خوب است موقعیت جغرافیایی روستای شیخ صله را با هم

۱. نبرد درالوک، خاطرات سردار جعفر جهروتی زاده، مصاحبه و تدوین محمود جوانبخت، تهران: سوره مهر

مرور کنیم. این روستا، که در نقطهٔ صفر مرزی قرار دارد، در یک کفی واقع است و اطرافش را ارتفاعاتی در بر گرفته است. پشت شیخ‌صله، کوه‌های سرپهن و آشکی و دستگردی قرار دارد. شمال شیخ‌صله، ارتفاع بیزل و جنوب آن روستای ازگله و تنگ باویسی قرار دارد. در مقابل شیخ‌صله، مرز عراق قرار دارد که پس از عبور از تپه‌های مرزی، از شمال به جنوب به منطقهٔ دربندی‌خان، ارتفاعات شاخ‌سورمر، شاخ‌شمیران، بَرَدَدکان، زیمناکوه، شاخ‌خُشیک و بَمو منتهی می‌شود. ارتفاعات و عوارض این منطقه بدین شرح است:

۱. ارتفاع بلند و صخره‌ای بَمو، از جنوب به شمال به طول بیش از ۱۳ کیلومتر گسترده است و بلندترین آن به ۱۸۴۵ متر می‌رسد.

۲. ارتفاع شاخ‌خُشیک در شمال ارتفاع بَمو از جنوب به شمال کشیده شده است.

۳. ارتفاع زیمناکوه در شرق سد و متصل به سد دربندی‌خان است.»<sup>۱</sup>

۱. قله ۱۹۰۴، تحقیق و تدوین اصغر کاظمی، معاونت تبلیغات و انتشارات نمایندگی ولی فقیه در نیروی زمینی،

۴. ارتفاع شاخ سورمر، شرقی-غربی و صخره‌ای است و قسمت‌های جنوبی و شرقی آن شیب ملایم‌تری نسبت به قسمت شمالی دارند. این ارتفاع به دلیل تسلط دید و تیر بر گلوگاه تمورژنان، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است.

۵. ارتفاع شاخ شمیران شمالی-جنوبی است و ارتفاع بلندترین قله آن ۱۵۴۰ متر می‌باشد. امکان دید و تیر روی دشت شمیران، تنگه مله‌سور، سواحل دریاچه دربندی‌خان و همچنین تونل قاشتی و جاده اصلی عقبه دشمن، اهمیت شاخ شمیران را دوچندان کرده است. در اختیار داشتن این ارتفاع، تسلط بر کل منطقه را امکان‌پذیر می‌کند.

۶. ارتفاع برددکان از شمال غربی به طرف جنوب شرقی گسترش یافته و بلندترین نقطه آن ۱۴۸۸ متر ارتفاع دارد. در انتهای جنوب شرقی برددکان، چند یال مهم از جمله یال بیاروک و یال مُرتکه قرار دارد. با استقرار بر این ارتفاع، می‌توان ضمن تسلط بر دشت ناهموار ساحلی در شمال آن، ارتفاع شاخ شمیران را نیز تأمین کرد.

۷. دریاچه دربندی‌خان در شمال منطقه عملیاتی قرار گرفته است و با آب رودخانه‌های زیرمکان، ليله، آب سیروان و دریاچه

تانجرو تغذیه می‌شود. در جنوب این دریاچه و بین ارتفاع زمینانکوه و قاشتی (غرب ارتفاعات منطقه عملیاتی مورد نظر) سد دربندی‌خان قرار دارد که قسمتی از برق عراق را تأمین می‌کند و از نظر نظامی و اقتصادی اهمیت بسیاری دارد.

۸. دشت تولبی (شمیران) دشتی ناهموار میان دریاچه دربندی‌خان تا ارتفاعات شاخ‌شمیران و شاخ‌سورمر و برددگان است. روستای تولبی، شمیران، کانی‌کوه، ورم‌ن و کوکوی در پهنه این دشت واقع شده‌اند. زمین این منطقه تا اندازه‌ای برای مانور زرهی مناسب است.

□

شیخ‌صله در طول سال‌های جنگ شاهد زورآزمایی رزمندگان ایرانی و متجاوزان رژیم بعثی بود. حساسیت و اهمیت منطقه عمومی دربندی‌خان باعث شد نیروهای خودی و دشمن چندین بار درصدد اجرای عملیات در این منطقه برآیند. در این فصل و فصل بعدی، هر یک از این عملیات‌ها بسته به میزان اهمیت‌شان تشریح خواهند شد.

پس از پاکسازی‌های سال‌های اول جنگ در این منطقه، شیخ‌صله اولین بار در تابستان سال ۱۳۶۲ کانون توجه نیروهای

خودی قرار گرفت. در واقع، سال ۱۳۶۲ سال پُرفرت و آمدی برای شیخ صله قلمداد می‌شود؛ چرا که قرار بود عملیات بزرگی روی شاخ خُشیک، زیمناکوه و بمو انجام شود. به همین علت، نیروهای شناسایی، اطلاعات عملیات و فرماندهان ارشد جنگ در شیخ صله حضور پُرننگی پیدا کردند. تمام طراحی‌ها، آماده‌سازی‌ها، اورژانس‌های عملیاتی، حتی احداث پد هلی‌کوپتر برای انتقال مجروحان توسط هوانیروز مورد بحث و بررسی قرار گرفت. در مقاله گزارش عملیات بیت المقدس ۴ آمده است: پس از عملیات والفجر ۳ در ۷ مرداد ۱۳۶۲ که به آزادسازی و تأمین شهر و دشت مهران و نیز جاده ایلام - دهلران انجامید، قرار شد نیروهای خودی عملیاتی را روی ارتفاعات مهم منطقه از بمو تا ارتفاع شاخ شمیران اجرا کنند. برای اجرای این عملیات لشکرهای ۲۷ محمد رسول‌الله (ص)، ۳۱ عاشورا، علی‌بن‌ابیطالب (ع) و ۵ نصر از سپاه پاسداران و لشکر ۳۰ گرگان و یک گردان مستقل قدس از ارتش در نظر گرفته شد، اما سرانجام به دلیل فاصله زیاد خط خودی تا ارتفاعات مورد نظر؛ هوشیاری دشمن و آگاهی آن‌ها از نقل و انتقالات نیروهای خودی از طریق گزارش‌های نیروهای



ضدانقلاب مستقر در منطقه و نیز انتقال تعدادی از یگان‌های مورد نظر برای تکمیل اهداف عملیات والفجر ۴، از اجرای عملیات خودداری شد.

این عملیات که لغو می‌شود، یگان‌ها شیخ‌صه را ترک می‌کنند تا زمستان ۱۳۶۲. رزمندگان جوانرود خاصه نیروهای محور شیخ‌صه به همراه رزمندگان تیپ ۳۲ انصارالحسین و گردان‌های قدس استان همدان در ۲۲ بهمن ۱۳۶۲ عملیات محدودی تحت نام تحریرالقدس را در این منطقه اجرا کردند که به تصرف ارتفاعات شاخ‌سورمر، شاخ‌شمیران و برد‌دکان انجامید. در این عملیات، دشمن به دلیل نداشتن آمادگی، مقاومت چندانی نکرد. در این عملیات، یگان‌های خودی برای اولین بار روی ارتفاعات شاخ‌شمیران در عمق ده کیلومتری خاک عراق قرار گرفتند و خساراتی به ارتش عراق وارد کردند. عملیات تحریرالقدس به منظور انهدام ماشین جنگی عراق، پاسخ قاطع به حملات موشکی آن‌ها به شهر دزفول و فریب دشمن از عملیات خیبر، با رمز «لبیک یا خمینی» به اجرا درآمد. در ساعات اولیه عملیات، رزمندگان با عبور از مواضع ایذایی دشمن، دو گروهان از گردان قطیبیه لشکر ۲ عراق را

تارومار کردند و بر سد دربندی خان تسلط یافتند. ارتفاعات شاخ‌سورمر و شاخ‌شمیران و حدود ۱۱۰ کیلومترمربع از خاک عراق تصرف شد. تلاش دشمن برای بازپس‌گیری این مناطق با آتش سنگین توپخانه بی‌نتیجه ماند و رزمندگان در ۵ کیلومتری سد دربندی خان مستقر شدند. آن‌ها با اجرای آتش روی جاده سلیمانیه-بغداد، از راه‌های مهم مواصلاتی عراق، تردد در این جاده را به شدت مختل کردند. این منطقه پس از فتح فاو، با اتخاذ استراتژی دفاع متحرک توسط ارتش عراق، از دست نیروهای خودی خارج شد و دوباره در اختیار دشمن قرار گرفت.

رحمان یداللهی، مسؤول محور شیخ‌صله، عملیات تحریرالقدس را این‌گونه روایت می‌کند: «شاخ‌شمیران ابتدا توسط رزمندگان سپاه جوانرود خصوصاً نیروهای محور شیخ‌صله با همکاری بارزانی‌ها تصرف شد. سپس نیروهای همدان آمدند. درست است که از عملیات تحریرالقدس به عنوان عملیات فریب نام برده شده، اما باید توجه داشت که تصرف ارتفاعات شاخ‌شمیران، شاخ‌سورمر و بَرَدَدکان به خودی خود یک موقعیت راهبردی به ایران می‌داد؛ مشروط بر آن‌که تا پایان

حفظ می‌شد. چرا که راه ارتباطی شمال به جنوب کشور عراق را زیر دید و تسلط نیروهای ما قرار می‌داد. در نیمه اول سال ۱۳۶۲، نیروهای شناسایی و اطلاعات عملیات سپاه جوانرود به همراه نیروهای لشکر ۲۷ محمد رسول‌الله (ص) در این ارتفاعات شناسایی‌های خوبی را برای اجرای یک عملیات بزرگ انجام دادند. آن شناسایی‌ها به شناخت ما و به تبع آن موفقیت‌مان در تصرف این ارتفاعات کمک زیادی کرد.

عملیات تحریرالقدس از پل سیدکریم بر روی رودخانه‌ای به همین نام آغاز شد. نیروها به سمت بیاروک حرکت کردند. پیشروی نیروها به سبب عدم حضور نیروهای ضدانقلاب و عراقی به سرعت اتفاق افتاد و می‌شود گفت عراقی‌ها به نوعی غافلگیر شدند. عراقی‌ها روی زمیناکوه مستقر بودند. وقتی ارتفاعات تصرف شد، نیروهای همدان آمدند و مستقر شدند. عراق خیلی خیلی تلاش کرد این ارتفاعات را از ما پس بگیرد که با مقاومت نیروهای اعزامی همدان، که ۳ گردان‌شان باقی مانده بود، و رزمندگان سپاه جوانرود موفق نشد.<sup>۱</sup>

نکته مهم در این عملیات، زمان اجرای آن بود. رزمندگان

---

۱. گفت‌وگو با رحمان یداللهی، مسئول محور شیخ‌صله، ۸ شهریور ۱۳۹۷

در سرمای بهمن ماه، توانستند پس از کیلومترها پیاده‌روی، به دشمن حمله کنند. به طوری که یکی از آنان می‌گوید: «همه از سرما می‌لرزیدیم. تمام لباس‌ها مان خیس شده بود. شب وقتی توی سنگرهای نگهبانی می‌رفتیم، از سرما فقط می‌لرزیدیم. گاهی وقت‌ها، آب سرازیر می‌شد توی سنگرهای نگهبانی و مجبور بودیم با کلاه آهنی، آب‌ها را بیرون بریزیم. همان شب اول، خیلی‌ها سرمازده شدند و مجبور شدیم بفرستیم‌شان عقب. بچه‌ها با کمترین امکانات مقاومت می‌کردند؛ چون می‌دانستند عملیات در این‌جا، ذهن دشمن را از عملیات در جنوب منحرف می‌کند. روزها از پی هم می‌گذشتند و سرمای شدید منطقه، با آن برف و بوران‌هایش که تا مغز استخوان را می‌سوزاند، همه را کلافه کرده بود. ولی همگی به خاطر خدا صبر می‌کردیم و همه می‌گفتند: هر چه خدا خواست، همان می‌شود.»<sup>۱</sup>

کمی پس از عملیات، در ۱۰ فروردین ۱۳۶۳ و در وضعیتی که راه ارتباطی جوانرود به تازه‌آباد و شیخ‌صله به ارتفاع شاخ‌شمیران (عقبه‌های اصلی منطقه) قطع بود و رساندن آذوقه و امکانات

---

۱. بروشور شیخ‌صله

به آن جا نیز به سختی انجام می‌شد، دشمن با اجرای آتش شدید توپخانه روی ارتفاعات و عقبه‌ها، قصد بازپس‌گیری ارتفاعات یاد شده را داشت. در موقعیتی که مأموریت نیروهای مستقر روی این ارتفاعات نیز به پایان رسیده بود، اما با مقاومت شدید نیروهای مستقر در ارتفاعات، دشمن با تحمل تلفات سنگین مجبور به عقب‌نشینی شد: «اوایل سال ۱۳۶۳ بالای ارتفاع بَرَدَدکان بودم. بارندگی شدیدی شده بود و سنگرها را آب گرفته بود. عراقی‌ها داشتند برنامه‌ریزی می‌کردند ارتفاعات شاخ‌شمیران و بَرَدَدکان را پس بگیرند. گروه‌های ضربت را تشکیل دادیم و در جاهایی که احتمال می‌دادیم به ما نزدیک شوند، مستقر کردیم؛ قبل از این که به ما نزدیک شوند. از عقبه‌شان هم خبر رسید همه نیروهای خودشان از جاش‌ها تا نیروهای ضدانقلاب، به اتفاق نیروهای ارتش عراق را آماده کرده‌اند تا حملهٔ کوبنده‌ای را آغاز کنند.

به سبب عملیات خیبر در جنوب، نیروی آن چنانی نداشتیم. به هر شیوه‌ای بود، خودمان را آماده کردیم. نزدیک نماز صبح بود که عراقی‌ها حمله کردند و به کمین‌های ما برخوردند. فکرش را هم نمی‌کردند. با روشن شدن هوا، هواپیماها هم به پرواز

درآمدند و ارتفاعات را بمباران کردند. قدرت بمب‌ها چنان بود که شاخ‌شمیران زیر پایم می‌لرزید. چون نیروهای ما بر عراقی‌ها مسلط بودند، توانستیم تلفات زیادی بگیریم و حمله دشمن را دفع کنیم. این عملیات ۴۸ ساعت طول کشید. عراق شکست مفتضحانه‌ای متحمل شد. از حدود ۲۰۰۰ نیرو متشکل از رزمندگان محور شیخ‌صه و ۳ گردان باقی‌مانده از تیپ انصارالحسین همدان، حدود ۱۰ شهید و ۲۵ زخمی داشتیم.»<sup>۱</sup>

□

سه سال بعد و در ۱۵ فروردین ۱۳۶۵، نیروهای عراقی جهت اجرای استراتژی «دفاع متحرک»<sup>۲</sup> از سه محور به یال بیاروک (یکی از یال‌های ارتفاع بردکان)، ارتفاع بردکان و ارتفاع شاخ‌شمیران حمله کردند. در پی این حمله، ارتفاعات شاخ‌شمیران، شاخ‌سورمر، قلّه بردکان، پشت قلعه، کی‌بره و یال بیاروک به تصرف آنان در آمد. ارتش عراق در این عملیات

۱. همان

۲. شناسایی خطوط پدافندی ایران و حمله از نقاط آسیب‌پذیر اساس این استراتژی را تشکیل می‌داد. فرماندهان ارتش رژیم بعثی تصمیم گرفتند با ماندن در مواضع دفاعی و حفظ موقعیت، با انجام عملیات‌هایی با شدت کم یا متوسط، نیروهای کشورمان را در سرتاسر جبهه‌ها چنان درگیر کنند که امکان عملیات بزرگ از آن‌ها سلب شود.

از ۹ گردان کماندویی و پیاده، با پشتیبانی کامل آتش توپخانه، هلی کوپتر و بمباران هوایی بهره می‌برد، در حالی که استعداد نیروهای خودی مستقر در این ارتفاعات حداکثر ۳ گردان بود. روایت رحمان یداللهی از این عملیات خواندنی است: «مدتی پس از دفع پاتک عراق، این ارتفاعات از اختیار ما خارج شد و در مقاطع مختلف به ترتیب تحت نظر لشکرهای ۲۷ محمد رسول‌الله (ص)، انصارالحسین همدان، و ۵۷ ابوالفضل (ع) لرستان قرار گرفت. به سبب انجام عملیاتی در مریوان، بخشی از نیروهای لشکر ۵۷ را از ارتفاعات شاخ‌شمیران به مریوان منتقل کردند و قدرت دفاعی این لشکر کاهش پیدا کرد. عراق هم که استراتژی دفاع متحرک را اجرا می‌کرد، توانست با حمله‌ای کوبنده و پشتیبانی توپخانه، این ارتفاعات را باز پس بگیرد. در ادامه، عراق قصد داشت ارتفاع بیاروک را هم تصرف کند و به سمت رودخانه سیدکریم و روستای پُشته هجوم بیاورند که با مقاومت نیروها، نتوانست.»<sup>۱</sup>

جهدگران پرتلاش در جاده‌سازی و راه‌سازی در این مناطق صعب‌العبور و کوهستانی و با امکانات کم بسیار جانفشانی

۱. گفت‌وگو با رحمان یداللهی، مسئول محور شیخ‌صله، ۸ شهریور ۱۳۹۷

کردند: «به پشتیبانی مهندسی مأموریت داده شد تا به منطقه شیخ‌صه در مناطق مرزی کرمانشاه اعزام شویم. به سمت کرمانشاه و سپس روستاهای گردنشین روانسر، جوانرود، تازه‌آباد و منطقه عمومی شیخ‌صه حرکت کردیم. روستاهایی زیبا با مردمانی خون‌گرم و باصفا. پس از رسیدن به آن منطقه، بلافاصله شناسایی محل استقرار را برای یافتن محلی مناسب آغاز کردیم. حوالی پل جمهوری، بهترین مکان برای استقرار پشتیبانی مهندسی بود.

منطقه عملیاتی شیخ‌صه به لحاظ مناظر طبیعی بسیار زیبا و دلنشین بود. وجود کوه‌های بلند، جنگل‌های بلوط، رودخانه‌ها و دامنه‌های سرسبز، حال‌وهوای خاصی به منطقه داده بود. قرار بود گردان مهندسی رزمی حضرت نبی اکرم (ص) استان ایلام، یک جاده دسترسی از پل جمهوری تا پشت شاخ‌شمیران احداث کند. این کار بایستی با حداکثر سرعت و به دور از دید دشمن انجام می‌شد. دشمن از طریق ارتفاعات بمو و بالامبو، که از مرتفع‌ترین ارتفاعات منطقه بودند، بر راه‌های مواصلاتی و برخی مراکز تجمع نیروهای ما اشراف داشت و این یکی از دشواری‌هایی بود که ذهن فرماندهان جنگ و قرارگاه‌های



مهندسی رزمی را به خود مشغول کرده بود. ارتفاع شاخ شمیران از سمت ایران، دارای شیبی بسیار تند و دارای قله‌ای صخره‌ای بود. عبور از این قله، در حالت عادی، نیاز به ابزار و وسایل صخره‌نوردی داشت. گردان مهندسی رزمی جهاد لرستان ماه‌ها روی قسمت صخره‌ای قله کار کرد تا این‌که توانست سال ۱۳۶۵ راهی را از دل قله باز کند. با این کار، امکان عبور ماشین به خط‌الراس قله فراهم شد. کاری فوق‌العاده سخت و دور از انتظار بود، اما با همت و عزم راسخ سنگرزازان بی‌سنگر این مهم به نتیجه رسید. به همین جهت، پایین قله تابلویی با این متن نصب شده بود: خدا شاخ را شکافت.

این ارتفاع از سمت عراق یعنی کنار دریاچه دربندی‌خان به سمت قله، شیب ملایمی داشت، اما به دلیل این‌که دریاچه در دست عراقی‌ها بود، امکان عبور از آن سمت میسر نبود.

قرار بود گردان ما جاده عملیاتی را از پل جمهوری به سمت دریاچه احداث کند. هر چند ارتفاعات شاخ شمیران، شاخ سورمر و بَرَدکان دست نیروهای خودی بود، اما از سمت ارتفاعات بلند بَمو و بالامبو زیر دید مستقیم دشمن قرار داشتیم و باید

با رعایت اصول استتار و اختفا عمل می‌کردیم. عراق با تمام توان خود به منطقه هجوم آورده بود و از همه استعداد هوایی و زمینی خود استفاده می‌کرد.

۱۵ فروردین ۱۳۶۵ نیروهای عراقی به استعداد سه تیپ و یک گردان زرهی به شاخ شمیران حمله کردند. بعد از دو سه روز درگیری طاقت‌فرسا، متأسفانه ارتفاعات شاخ‌شمیران، شاخ‌سورمر و بردکان به تصرف نیروهای عراقی درآمد. با این اتفاق، دیگر ادامه کار برای گروه مهندسی مقدور نبود. بنابراین بعد از چند روز، طبق دستور منطقه را ترک کردیم. این ارتفاعات در دست دشمن باقی ماند تا اینکه در زمستان ۱۳۶۶ طی عملیات والفجر ۱۰ از لوٹ وجود دشمن پاکسازی و پس گرفته شد.<sup>۱</sup>

«هنر ما این است که کارهای نشدنی را شدنی کنیم.» این جمله، نقل قول مستقیم شهید هاشم ساجدی<sup>۲</sup> مسؤول ستاد

۱. جنگ خاکریزها، خاطرات حجت‌الله رحیم‌زاده، تدوین قاسم نظری، مرکز حفظ آثار و نشر ارزش‌های

دفاع مقدس ایلام، ایلام: سوره‌های عشق، ۱۳۹۵، صص. ۱۱۵-۱۲۲

۲. شهید هاشم ساجدی در ۵ آبان ۱۳۶۳ و در حالی که برای بازدید از فعالیت‌های ایثارگران جهاد سازندگی در مناطق جنگی، در حال تردد در جاده‌های ناامن جبهه‌های غرب بود، در پی کمین ضدانقلابیون و هم‌سنگران صدام جنایتکار، شربت شهادت نوشید. (خبرگزاری دفاع مقدس)

پشتیبانی جنگِ غرب کشور است که در مواجهه با درخواستِ رحمان یداللهی بیان می‌شود. «به ایشان گفتم می‌خواهیم روی برددکان جاده بزنییم. بین صخره‌های برددکان و شاخ شمیران شکاف کوچکی وجود داشت که می‌خواستیم از این شکاف جاده‌ای تا بالای ارتفاع کشیده شود تا بتوانیم قبضه‌های ۱۰۶ و ۱۰۷ و توپ ببریم. جهاد سازندگی لرستان در جاده‌سازی و سنگ‌سازی شاخ شمیران اقدامات برجسته‌ای انجام داده بود. اما در شاخ برددکان جاده نداشتیم. حتی قاطر هم نمی‌رفت. در بدو امر، با استفاده از سنگ و گونی خاک، خودمان مسیری برای تردد درست کرده بودیم. با این اقدامات اولیه، توانستیم مهمات و امکانات بیشتری به بالای برددکان برسانیم. اما کافی نبود. جهاد سازندگی استان‌ها زیر نظر شهید ساجدی و مقرشان هم در اسلام‌آباد غرب بود. ارتش عراق از روی بالامبو آتش می‌ریخت، ولی بولدوزر جهاد کار می‌کرد. ایشان زیر آتش این جمله را به من گفت. و این کار را هم شدنی کرد. به این ترتیب، توانستیم مهمات و امکانات ببریم بالا و روی ارتفاعات سنگر و سوله بزنییم و از آن استفاده کنیم.»<sup>۱</sup>

۱. گفت‌وگو با رحمان یداللهی، مسئول محور شیخ‌صله، ۸ شهریور ۱۳۹۷

## ۵ فصل پنجم

«روز ۲۳ اسفند ۱۳۶۶ متوجه شدم سپاه در منطقه عمومی حلبچه و دربندی خان در حال طرح‌ریزی و اجرای عملیات آفندی بزرگی است. ۲۵ اسفند بود که از طرف فرمانده لشکر [۵۷ لرستان] مأمور شدم به همراه نیروهای اطلاعات و با تجهیزات لازم به سمت منطقه عمومی دربندی خان حرکت کنیم. دو یا سه روز به نوروز سال ۶۷ مانده بود که به طرف منطقه عمومی حلبچه حرکت کردیم.

۲۸ اسفند به منطقه دربندی خان رسیدیم. هوا معتدل بود و منطقه بسیار سرسبز و دیدنی. در حوالی منطقه شیخ‌صله، در

یک نقطهٔ انحرافی از مسیر اصلی جاده، مکانی برای استقرار نیروهای اطلاعات انتخاب و بچه‌ها را مستقر کردم.

دو روز بود عملیات والفجر ۱۰ شروع شده بود. چون مأموریت لشکر ما احتیاط منطقهٔ عمومی عملیات بود، می‌بایست به همهٔ منطقه توجیه می‌شدیم؛ چرا که در هر نقطه‌ای ممکن بود از ما کمک بخواهند. روز سوم عملیات بود که با دو نفر از بچه‌های اطلاعات، به سمت مناطق درگیری حرکت کردیم. از طریق جادهٔ شیخ‌صله، به سمت دربندی‌خان که جاده‌ای خاکی و نسبتاً مناسب بود، حرکت کردیم. جاده به دلیل وضعیت عملیات، بسیار شلوغ و پُرفت‌وآمد بود.

از انتهای جادهٔ قدیمی بیزل، معروف به جادهٔ مرزی زیمکان، به حوالی روستای ایمان در کنار رودخانهٔ ليله رسیدیم. در کنار رودخانهٔ ليله، جاده‌ای به موازات آن به سمت دریاچه وجود داشت که تا خط مرزی ادامه داشت. درگیری توپخانه بسیار سنگین بود. غرش مداوم هواپیماهای دشمن، به هنگام بمباران عقبه‌ها و پل‌های خودی، وضعیت عجیبی را به وجود آورده بود. سوار بر قایق، وارد آب سد دربندی‌خان شدیم تا از طریق دریاچهٔ دربندی‌خان، به سمت غرب ارتفاعات بالامبو، که محل

اصلی درگیری بود، برویم. ارتفاعات بالامبو ارتفاعات بزرگی بود با ۱۷۰۰ متر ارتفاع، ۷ کیلومتر طول و ۴ کیلومتر عرض. این ارتفاعات مسلط به شهر حلبچه و دریاچه دربندی خان بود. برای همین ارزش زیادی برای طرفین داشت و تصرف آن یعنی کنترل شمال منطقه عملیاتی.

قایق در نزدیکی یکی از یال‌های متصل به آب کنار کشید و در شیاری که به سمت بالامبو ادامه داشت، پیاده شدیم و به سمت مناطق درگیری حرکت کردیم. به حوالی تپه‌های مشرف به روستای کانی‌روشان رسیدیم. از کانی‌روشان، حلبچه کاملاً در دید بود. فقط ۶ کیلومتر با حلبچه فاصله داشتیم. به سمت حلبچه حرکت کردیم. هنگامی که به نزدیک شهر رسیدیم، نیروهای خودی در حال تصرف حلبچه بودند و عراقی‌ها به سختی از شهر دفاع می‌کردند.

دوم فروردین ۶۷ بود. صبح زود با یک دستگاه تویوتا وانت از طریق جاده‌های مرزی به سمت رودخانه سیروان سرازیر شدیم تا به پل شیخان رسیدیم. این پل، جاده پاوه به نوسود را در روی رودخانه سیروان به هم متصل می‌کرد. شب گذشته رزمندگان وارد شهر حلبچه شده بودند. همزمان با آن نیز

نیروهای عراق و حزب دمکرات که در شهرهای نوسود ایران، طویله و بیاره عراق مستقر بودند، با یک عملیات هماهنگ، مورد هجوم قرار گرفته بودند. وسایل غنیمتی از دشمن آن قدر زیاد بود که قادر به تخلیه و جمع‌آوری آن‌ها نبودیم.

هر چه جلوتر می‌رفتیم، شلوغی جاده و انتقال مردم عادی شهر حلبچه، تمام مسیر جاده را پُر می‌کرد. کامیون‌ها به صورت مداوم در حال انتقال مردم حلبچه و روستاهای اطراف بودند. با دیدن تعداد زیادی مجروح، متوجه شدم که عراق شهر را زیر بمباران شیمیایی قرار داده است. از مرز نوسود عبور کردیم و به سمت شهر طویله عراق ادامه مسیر دادیم. وارد شهرهای طویله و بیاره شدیم. بسیار شلوغ بود. مردم آواره حلبچه و مناطق اطراف، از این مسیر به سمت ایران هجوم آورده بودند. عراق از صبح بمباران شهر حلبچه و روستاهای اطراف را آغاز کرده بود و هر لحظه بر شدت آن هم می‌افزود. از مسیر جاده آسفالته خورمال حلبچه که هنوز از وجود عراقی‌ها کاملاً پاکسازی نشده بود، با احتیاط عبور کردیم و به سمت حلبچه ادامه مسیر دادیم.

اولین ساختمان بزرگ کنار جاده ورودی شهر حلبچه، کارخانه

ساخت سیگار بود که تابلو آن توسط ترکش‌های مختلف تکه‌تکه شده بود. به سمت ورودی شهر ادامه دادیم. خیلی از مردم شهر را ترک کرده، اما تعدادی هم فرصت فرار پیدا نکرده بودند. هواپیماهای عراقی مدام روی شهر در گشت و پرواز بودند. بعضی‌ها بمب جنگی و بعضی‌ها بمب شیمیایی می‌انداختند. با هر انفجار، تعداد زیادی از ساختمان‌های شهر فرو می‌ریخت. خیلی از مردم باقی‌مانده که توان فرار نداشتند، به‌دلیل بمباران‌های شیمیایی، در کوچه و خیابان یا داخل منازل خود کشته می‌شدند.

از همان نقطه ورودی که بوی بمب شیمیایی را متوجه شدیم، ماسک‌های خود را نصب کردیم. اما مردم بیچاره یکی پس از دیگری از بین می‌رفتند. پیر و جوان هم نداشت. مرد و زن در کنار هم روی زمین افتاده و در حال جان دادن بودند. پیرمرد و پیرزنی را دیدم که مصدومیت شیمیایی آن‌ها را روی زمین انداخته بود. پیرمرد نمی‌توانست نگاه کند، فقط با دستان خود درخواست کمک می‌کرد. هر چه خودم را قانع کردم، نتوانستم از کنار او بگذرم. آن‌ها را پشت وانت توپوتا سوار کردم و به همراه چند نفر دیگر، به سرعت از شهر خارج کردم تا در کنار



جوی آبی توانستند صورت آلوده خود را شست و سو دهند. بعد به کمک کامیون‌های اعزامی از ایران، به طرف نوسود تخلیه شدند.

در خیابان‌های شهر راه می‌رفتم که هواپیماها مجدداً حمله کردند و هر چه داشتند، روی شهر ریختند. عجب وحشتی داشت. ساختمان‌ها پشت سر هم فرو می‌ریخت. پدافند ضدهوایی نیروهای خودی، که به تازگی در اطراف شهر مستقر شده بود، کم‌کم آماده دفاع از مردم شدند. اما مردم دچار فاجعه‌ای شده بودند که شاید تکرار آن را تا قیامت به چشم نبینم.

در حال خروج از شهر بودیم که یک تویوتا را دیدم. بدون صاحب کنار جاده رها شده بود. تصمیم گرفتم آن را همراه خود بیاوریم. وقتی نزدیک آن رفتیم، دیدم چهار نفر از جمله یک کودک ۶ ساله داخل آن مرده‌اند، بدون هیچ جراحت و زخمی. هر چهار نفر در اثر مواد شیمیایی کشته شده بودند. از مسیر جاده آسفالت‌ه حلبچه به طرف خورمال حرکت کردیم. به روستای انب رسیدیم. یاحسین، عجب فاجعه‌ای! روستا به شدت بمباران شده بود. تمام مردم روستا در کوچه

و پس کوچه‌های روستا، در مزارع و زمین‌های اطراف روستا و داخل ساختمان‌ها، مانند برگ درخت ریخته و مرده بودند... فاجعهٔ حلبچه و روستای انب تا قیامت از یادم نمی‌رود. برای آن که به جنازه‌ها برنخوریم، مجبور شدیم به بی‌راهه برویم و از کنار روستا عبور کنیم. سپس مسیر را به سمت مرز ایران و عراق ادامه دادیم و وارد منطقهٔ خودی شدیم و به محل استقرار اطلاعات لشکر در شیخ‌صله برگشتیم»<sup>۱</sup>

□

اما برای این که به فاجعه حلبچه برسیم، باید کمی به عقب‌تر برگردیم: یکی از تصمیم‌های مهم جنگ در سال ۱۳۶۶ اتخاذ شد؛ سپاه پاسداران انقلاب اسلامی استراتژی عملیاتی خود یعنی اجرای عملیات در جنوب را تغییر داد و به منظور انجام عملیات موفق و جلوگیری از ایجاد رکود در جنگ، منطقهٔ شمال غرب را جایگزین جنوب کرد. بدین سبب، اجرای عملیات در دشت زهور، منطقه‌ای دربردارندهٔ شهرهای حلبچه، دُجیله (سیروان)، خورمال و حدود صد روستا مورد توجه فرماندهان سپاه قرار گرفت. به گفتهٔ کارشناسان نظامی، اتخاذ این راهبرد

۱. هم‌مرز با آتش، خاطرات حمید قبادی، تهران: سوره مهر، ۱۳۸۶، صص. ۳۴۷-۳۵۲

به سبب هوشیاری دشمن، تسلیح روزافزون زمین و تقویت بیش از پیش ارتش عراق، به خصوص در مناطقی از جنوب مانند شلمچه، زید، ام الرصاص، فاو و هور اجتناب ناپذیر می نمود. اما پیش از آن، عملیات‌های کربلای ۱۰ در ماووت و فتح ۵ در ارتفاعات یاغسر در ۲۵ فروردین ۱۳۶۶ در عراق؛ نصر ۴ در شهر ماووت و ارتفاعات ژاژیله، شاخ قشن و باسوله در ۳۱ خرداد ۱۳۶۶؛ نصر ۷ در ارتفاعات دوپازا و بُلغت در محور سردشت در ۱۳ مرداد ۱۳۶۶؛ نصر ۸ در ارتفاع گردهرش در منطقه ماووت در ۲۹ آبان ۱۳۶۶؛ و سرانجام بیت المقدس ۲ در ارتفاعات قمیش، ویولان و تنگه گوجار در منطقه ماووت در ۲۵ دی ۱۳۶۶ در منطقه شمال غرب انجام شد. از میان پنج عملیات فوق‌الذکر، عملیات بیت المقدس ۲ عملیات بزرگی محسوب می‌شد. این عملیات در شمال استان سلیمانیه عراق، برای آزادسازی ارتفاعات غرب ماووت، در شرایط سخت و سرد جوّی انجام گرفت و قرار بود طی دو مرحله به سرانجام برسد که به سبب بروز پاره‌ای مشکلات، در زمینه احداث جاده و انتقال امکانات و کاهش آمادگی نیروها، در مرحله دوم متوقف شد. عدم تداوم عملیات بیت المقدس ۲، نظر فرماندهان را به

منطقه عمومی حلبچه و سد دربندی خان معطوف داشت. پس از قطعیت اجرای عملیات، اقدامات لازم به منظور آمادگی برای اجرای عملیات در منطقه عمومی حلبچه و دریاچه دربندی خان با سرعت بیشتری انجام شد که فعالیت‌های مهندسی جهاد و یگان‌هایی از مهندسی سپاه شامل برفروبی، ترمیم و تعریض جاده‌ها، احداث مواضع توپخانه و آماده‌سازی عقبه و مراکز درمانی؛ استقرار یگان‌ها در منطقه عملیات؛ طراحی مانور عملیات؛ و شناسایی منطقه عملیات از آن جمله‌اند.

یگان‌های حاضر در سه محور با دیده‌بانی، شناسایی عمق منطقه با کمک گروه‌های معارض عراقی و همکاری و هماهنگی تیپ ۷۵ ظفر از قرارگاه رمضان، اطلاعات دقیقی از وضعیت زمین، جاده‌ها، مواضع عمقی دشمن، مواضع توپخانه و... به دست آوردند. علاوه بر این، شناسایی اهداف مورد نظر در خط دشمن، پایگاه‌ها و قلعه‌ها نیز انجام شد و یگان‌ها موفق شدند معابر را تعیین کنند.

عملیات والفجر ۱۰ ساعت ۲ بامداد ۲۳ اسفند ۱۳۶۶ در طول ۸۵ کیلومتر نوار مرزی، از حدفاصل شیخ‌صله تا مریوان آغاز

شد و بر اساس آن ۳۳ گردان از رزمندگان یگان تحت امر سه قرارگاه عملیاتی قدس، ثامن الائمه (ع) و فتح سپاه پاسداران، از محورهای گوناگون به سمت اهداف تعیین شده حرکت کردند. این گردان‌ها با توجه به میزان فاصله‌شان از اهداف، ساعات حرکت خود را متفاوت انتخاب کردند. به همین دلیل، عملیات بین ساعت‌های ۲ تا ۴ بامداد با رمز «پارسول الله (ص)» با درگیری در محورهای گوناگون آغاز شد. در این عملیات علاوه بر اهداف سیاسی، سه هدف عمده نظامی نیز مورد نظر بود:

۱. آزادسازی شهرهای حلبچه، خورمال، دجیله، بیاره و طویله؛
۲. فراهم‌سازی مقدمات تصرف سد دربندی خان؛
۳. مسدود کردن عقبه اصلی استان سلیمانیه.

«مدتی بود ولوله عملیات در بین بچه‌ها پیچیده بود. همه ذوق می‌کردند و لحظه‌شماری. انتظار بچه‌ها آرام آرام به سر آمد. در آن شب ظلمانی و سرد، با توکل بر خداوند، راهپیمایی شروع شد. چنان تاریکی شب بر منطقه مستولی شده بود که اگر دست همدیگر رارها می‌کردیم، گم می‌شدیم. با زحمت فراوان، قلعه مرتفعی را بالا کشیدیم و به طرف دره روانه شدیم. پایین دره، رودخانه سیروان قرار داشت. باید شیب تندی را

پشت سر می گذاشتیم و به رودخانه می رسیدیم. مقداری از راه را طی کرده بودیم که باران شدید و مه غلیظ شروع شد. باد سرد، باران را بر سر و صورت ما می کوبید. کاملاً خیس شده بودیم. زمین گِل شده بود و به همین خاطر با زحمت ادامه مسیر می دادیم.

حدود ۲ ساعت به صبح مانده، به رودخانه سیروان رسیدیم. برادران خود را با قایق به آن طرف رودخانه رساندند تا مخفی شوند و شب بعد عملیات را شروع کنند. من به علت سرمای زیاد و بدن خیس که تقریباً بی حس شده بودم، از ادامه راه بازماندم و همان کنار رودخانه خوابیدم. صبح شد و چون ما از طریق خشکی که در پیش رو داشتیم، به علت دید دشمن، نمی توانستیم راهمان را ادامه دهیم، به همراه چند تن از برادران، توسط قایق به محل دیگری رفتیم. ظهر به آن جا رسیدیم. باید خود را مستقیم از کوه بالا می کشیدیم تا به مقر می رسیدیم. پس از خشک کردن لباس ها و صرف ناهار مختصر، شروع به بالا رفتن از کوه کردیم. کوه بلندی بود و صعود از آن مشکل. تقریباً نزدیک غروب آفتاب بود که به بچه های گردان رسیدیم. همه آماده بودند برای عملیات. شاد و خندان، به نماز ایستادیم. پس از اقامه نماز، قرار بر این شد که حرکت کنیم.

پایگاه‌های دشمن در پشت مقر ما قرار داشت. راه افتادیم و طبق فرمان، می‌بایست ساعت ۲ بامداد بر قلب سیاه سپاه دشمن می‌زدیم. بچه‌ها ذکر می‌گفتند و آرام و بی‌صدا به سوی دشمن حرکت می‌کردند. به فکر عملیات بودیم که چطور می‌شود. همه دعا می‌کردیم.

ساعت ۱/۵۵ دقیقه رانشان می‌داد که نیروها پشت سیم‌خاردار و موانع و میدان‌های مین دشمن رسیدند. آرام و بامهارت، سیم‌ها قطع شد و بچه‌ها به قلب دشمن یورش بردند. وقتی از بیسیم می‌شنیدم که فلان پایگاه آزاد شده، نمی‌دانستم با چه زبانی شکر خدا را به جای آورم. با کمترین تلفات، تمامی پایگاه‌های دشمن فتح شد. دشمن غافلگیر شده بود و اصلاً نمی‌دانست چکار کند. به همراه فرمانده گردان، به یک‌یک پایگاه‌ها سر می‌زدیم. بچه‌ها با شادی و شغف در سنگرهای فتح شده پاسداری می‌دادند.

صبح به روبه‌روی شهر حلبچه رسیدیم. وقتی با دوربین نگاه می‌کردیم، نیروهای عراقی را می‌دیدیم که با چه هراس و سراسیمگی و وحشتی این طرف و آن طرف می‌رفتند. دشمن به فکر دفاع از شهر افتاده بود؛ ولی چون شهر در حال محاصره

شدن بود، چاره را در ترک شهر دید.

بعد از ظهر فرمان پیشروی به طرف حلبچه داده شد. به نزدیکی حلبچه رسیدیم و گروهی از بچه‌ها را برای پاکسازی شهر و مطمئن شدن از نبود دشمن، به داخل شهر فرستادند. عصر بود که وارد شهر شدیم. مرد و زن، پیر و جوان و کودک، همه لباس‌های نو پوشیده بودند و خوشحال و خندان به استقبال ما می‌آمدند. صلوات می‌فرستادند و تکبیر می‌گفتند. شهر را شور و شعف عجیبی فرا گرفته بود. حلبچه یکپارچه پر از جشن و سرور بود. شادی از در و دیوار شهر می‌بارید.

اما کاش فردا نمی‌آمد و آن مصیبت بزرگ را نمی‌دیدیم. فردای آن روز، حوالی ظهر بود که هواپیماهای دشمن بر فراز شهر ظاهر شدند و چندین نوبت شهر را بمباران کردند. هنگام عصر که شد، هواپیماهای دشمن مجدداً پیدا شدند، اما... این بار با سلاح شیمیایی. نیروهای ش.م.ر سریع اعلام خطر کردند و گفتند شهر را ترک کنید، زیرا دشمن شهر را بمباران شیمیایی کرده است. مردم فوج فوج از شهر خارج می‌شدند. صحنه عاشورا جلو دیدگانم مجسم شده بود. جنازه‌هایی را می‌دیدم که در راه افتاده بودند: کودک، زن، پیر و جوان.



دیگران در غم عزیزان خود می‌گریستند. چه صحنه‌ای بود خدایا. پس چه شد حلبچهٔ دیروز؟ خدایا، آیا خواب می‌دیدم؟ نه، واقعیت بود؛ واقعیتی بسیار تلخ.

زنی را دیدم که فرزندی در آغوش داشت و می‌گفت سه فرزند دیگرم داخل شهر مانده‌اند. آواره و حیران این طرف و آن طرف می‌رفت. کسی کاری از دستش ساخته نبود. در گوشه‌ای، مرد قوی‌هیکلی را دیدم که مثل طفلی مادرمرده، آن‌چنان گریه می‌کرد که دل کباب می‌شد. آن طرف‌تر کودکی را دیدم که در آغوش یکی از برادران رزمنده جان می‌داد و از پدر و مادرش خبری نبود. ضجه و ناله مردم، دل سنگ را آب می‌کرد.<sup>۱</sup>

از مهم‌ترین ویژگی‌های عملیات والفجر ۱۰ فریب و غافل‌گیری دشمن، تلفات کم، تارومار ضدانقلاب، و فراوانی تعداد اسیر و حجم غنایم بود. حاصل این عملیات آزادسازی شهرهای حلبچه، خورمال، دُجیله، بیاره، طویل و بیش از ۱۰۰ روستای منطقه، و تصرف بخشی از جادهٔ خرمال-سلیمانیه و سیدصادق بود و شهر نوسود که ۷ سال در اشغال دشمن بود، بازپس گرفته شد.

۱. مجله پاسدار اسلام، دوره ۱۳۶۷، شماره ۷۸، خرداد و تیر ۱۳۶۷

## فصل ششم

همچنان که گفته شد، با توجه به تصرف نشدن ارتفاعات شاخ سورمر و تسلط دید و تیر نیروهای عراقی مستقر در این ارتفاعات بر قسمتی از مناطق تصرف شده در عملیات والفجر ۱۰ به ویژه ارتفاع تمورژنان، تصرف این ارتفاعات مورد تأکید فرماندهان سپاه قرار گرفت، اما از آن جا که اجرای عملیات در این منطقه نیازمند حضور یگان های جدید، فراهم کردن امکانات و اجرای شناسایی های جدید بود، یک قرارگاه تاکتیکی جدید تشکیل شد و چند یگان جدید از جمله لشکر ۲۷ محمد رسول الله (ص)، لشکر ۱۰ سیدالشهدا (ع)، لشکر ۵۷ ابوالفضل (ع) و تیپ ۱۷ الغدیر پای کار آمدند. بدین ترتیب در ۵ فروردین ۱۳۶۷ عملیات بیت المقدس ۴ با هدف تصرف ارتفاعات شاخ سورمر و شاخ شمیران در جنوب دریاچه دربندی خان انجام

شد و با اجرای این عملیات، اهداف عملیات والفجر ۱۰ به طور کامل محقق گردید.

منطقه عملیاتی بیت المقدس ۴ به دلایل گوناگون برای نیروهای خودی و دشمن حائز اهمیت بود:

۱. تسلط ارتفاعات یادشده بر اکثر جاده‌های ارتباطی و عقبه نیروهای خودی و دشمن در منطقه،

۲. تسلط دید و تیر داشتن ارتفاع شاخ شمیران بر تونل ارتفاع قاشتی و جاده آسفالتی درجه یک ارتباطی شمال به جنوب عراق،

۳. تسلط دید و تیر داشتن ارتفاع شاخ سورمر بر گلوگاه آبی بین ارتفاعات تمورژنان و سورمر،

۴. ایجاد تأمین نسبی جناح چپ منطقه عملیاتی والفجر ۱۰، برخی از دلایل اهمیت این منطقه‌اند.

با شروع عملیات والفجر ۱۰ حساسیت دشمن به منطقه جنوب دریاچه دربندی‌خان افزایش یافت. ارتش عراق به سرعت تعدادی از یگان‌های خود را از جنوب به منطقه سد دربندی‌خان انتقال داد. بدین ترتیب عراق قبل از عملیات

بیت‌المقدس ۴ این منطقه را با استفاده از یک لشکر، ۷ تیپ پیاده، ۲ تیپ نیروی مخصوص و کماندو و یک گردان تانک تقویت کرد. علاوه بر آن یگان‌های جدید عراقی پس از استقرار در منطقه به سرعت اقدام به تحکیم مواضع و ایجاد عوارض مصنوعی به ویژه در دشت تولبی و ساحل جنوبی دریاچه دربندی‌خان کردند. احتمال دسترسی رزمندگان به سواحل شرقی دریاچه دربندی‌خان و تهدید عقبه ارتفاعات شاخ‌شمیران و شاخ‌سورمر و همچنین مشاهده تحرکات و افزایش فعالیت نیروهای خودی در ارتفاعات شاخ‌تمورژنان، نگرانی‌هایی برای دشمن ایجاد کرده بود. به همین دلیل دشت شمیران و تولبی که تا کنون بدون عارضه مصنوعی باقی مانده بود، تبدیل به عرصه فعالیت گسترده دستگاه‌های مهندسی و افراد پیاده دشمن شد.

عراقی‌ها که احساس خطر کرده بودند، به احداث سنگرهای کمین در نقاط گوناگون ساحل و تلاش برای احداث رده‌های دفاعی در این دشت پرداختند. با وجود سرعت عمل یگان‌های عراقی در مسلح کردن زمین دشت شمیران و پوشاندن نقاط ضعف پدافندی این منطقه، تحرک فوق‌العاده یگان‌های سپاه

پاسداران در ارتفاعات تمورژنان، که به دلیل رعایت نکردن موارد حفاظتی و استتار لازم کاملاً در دید دشمن قرار داشت، نوعی احساس عقب‌افتادگی در فرماندهان عراقی ایجاد کرد، بنابر این دشمن برای جبران این عقب‌افتادگی، صبح روز قبل از عملیات، به طور گسترده عقبه‌ها و محل تجمع رزمندگان به‌ویژه در ارتفاعات شاخ‌شمیران و منطقه شیخ‌صله را بمباران شیمیایی کرد.

در طرح‌ریزی اولیه عملیات قرار بود تا با تصرف ارتفاعات جنوب دریاچه دربندی‌خان همه ارتفاعات منتهی به سد دربندی‌خان شامل ارتفاعات شاخ‌سورمر، شاخ‌شمیران، بردکان و در نهایت زیمنانکوه - که مسلط بر سد دربندی‌خان است - تصرف شود. نیروی لازم برای تحقق این امر، ۴۰ گردان برآورد شد، اما یگان‌های در اختیار شامل لشکر ۲۷ محمد رسول‌الله (ص) با ۶ گردان، لشکر ۵۷ ابوالفضل (ع) با ۵ گردان، لشکر ۱۰ سیدالشهدا (ع) با ۹ گردان و تیپ الغدیر با ۳ گردان بودند که این میزان نیرو تنها نصف نیاز را برآورده می‌کردند. به همین دلیل، اهداف عملیات به تصرف ارتفاعات شاخ‌شمیران، شاخ‌سورمر و بخشی از ارتفاع بردکان محدود شد.

طراحی مانور عملیات از طرف شمال به جنوب بود که خلاف جهت مانور عملیات والفجر ۱۰ محسوب می‌شد. بر این اساس، نیروهای عمل‌کننده می‌بایست به‌وسیله قایق از قسمت جنوب‌شرقی دریاچه دربندی‌خان عبور و از شمال به جنوب، یعنی از طرف ارتفاع تمورژنان به سمت ارتفاعات جنوب دریاچه، از پشت به نیروهای عراقی حمله می‌کردند.

قرار بود در اولین مرحله دشت تولبی و ارتفاعات شاخ شمیران و شاخ سورمر تصرف شود و پس از کسب آمادگی مجدد و فراهم شدن زمینه‌های لازم، روی ارتفاعات بردکان و زمینانکوه عملیات ادامه یابد. قرار شد در مرحله اول سه یگان عمل‌کننده، با عبور از آب و تصرف مواضع دشمن، به ترتیب این اهداف را تأمین کنند: لشکر محمد رسول‌الله (ص) از قلعه ارتفاع بردکان تا روستای ورمن؛ لشکر ابوالفضل (ع) از روستای ورمن تا قلعه ارتفاع شاخ شمیران؛ لشکر سیدالشهدا (ع) از ارتفاع کی‌بره و پشت‌قلعه تا ارتفاع شاخ سورمر.

در مرحله دوم عملیات، که برای شب دوم در نظر گرفته شده بود، قرار شد لشکر سیدالشهدا (ع) به‌جای لشکر محمد رسول‌الله (ص) در دشت تولبی از مواضع تصرف شده، دفاع

کند و لشکر محمد رسول الله (ص) با کمک تیپ الغدیر روی ادامه ارتفاع برددکان و ارتفاع زمینانکوه عمل کنند. بر این اساس، ساعت شروع عملیات ۱ بامداد ۵ فروردین ۱۳۶۷ تعیین شد و رمز عملیات به مناسبت تقارن با میلاد امام چهارم یا امام سجاد (ع) انتخاب شد.

بر اساس مانور طراحی شده، امتداد فلش عملیات از شمال به جنوب بود، بدین معنی که یگان‌های شرکت کننده در عملیات بایستی با قایق از شاخه جنوب شرقی دریاچه دربندی خان عبور کرده، سپس در ساحل جنوبی دریاچه، در دشت تولبی پیاده و از آن جا روانه ارتفاعات برددکان، شاخ شمیران و شاخ سورمر می شدند. همچنین همه نیروهای شرکت کننده در عملیات، در روز اول باید از طریق دریاچه دربندی خان و با استفاده از قایق تدارک می شدند.

«توی اتوبوس بودیم که رادیو مارش عملیات والفجر ۱۰ را پخش کرد. ارتفاعات منطقه و به دنبال آن شهرهای حلبچه، خرمال، بیاره و نوسود آزاد شده بود. صبح روز بعد مقارن با ۲۶ اسفند ۱۳۶۶ با یک تویوتا به طرف منطقه عملیاتی حرکت کردیم. ساعت دو بعدازظهر به شیخ صله رسیدیم. از همان

ابتدای ورود، ارتفاعات بمو، شاخ شمیران و برددکان در مقابل چشم ما خودنمایی می‌کردند. بچه‌های لشگر که در جریان کار بودند، می‌گفتند آن‌قدر پیشروی سریع بوده و آن‌قدر غنیمت‌ها زیاد است که همه را به حیرت انداخته و در حال حاضر فقط از سمت پاهو، مریوان و نوسود راه زمینی داریم. از طرف شیخ صله - به علت این‌که شاخ‌شمیران کاملاً روی منطقه دید داشت - نقل و انتقالات فقط شبانه صورت می‌گرفت.

صبح زود بعد از نماز صبح به راه افتادیم و از اسکله با قایق راهی منطقه عملیاتی شدیم. آن طرف رودخانه از قایق پیاده شدیم و بعد از کمی راه‌پیمایی، ماشینی آمد و ما را سوار کرد. این‌جا منطقه سرسبزی بود. مقداری که داخل منطقه آزاد شده جلو رفتیم، به ارتفاع تیمورژنان رسیدیم. در کنار ارتفاع - در دل تپه‌ها - ستاد لشگر ۲۷ قرار داشت. وارد چادر که شدیم، غلام‌رضا صالحی قائم‌مقام فرماندهی لشگر را دیدیم که منتظر ماست. صالحی اول روی نقشه ما را نسبت به منطقه عملیات توجیه کرد و بعد هم قدری از فاجعه بمباران شیمیایی روز گذشته شهر حلبچه برای مان گفت. وقتی از وقایع حلبچه می‌گفت، مو به تنم سیخ شد. او درباره مراحل و محورهای



عملیات گفت: از سه محور عملیات شده است. یکی محور شیخ‌صله که با قایق به خط دشمن زدند. دوم، محور دزلی - مریوان که به سمت شهر خرمال پیشروی کردند و محور دیگر هم محور نوسود بوده است.

شهر نوسود قبل از عملیات پایگاه امن منافقین و عراقی‌ها بود که با آزادسازی این شهر، تعداد زیادی از اشرار و منافقین کشته، مجروح و یا اسیر شدند. حاج‌صالحی دربارهٔ عملیات آینده هم گفت: در حال حاضر، شاخ‌شمیران و بردکان برای ما ایجاد خطر می‌کنند و اگر به امید خدا این دو ارتفاع را هم آزاد کنیم، مسألهٔ تأمین تدارکات و امنیت راه این محور هم حل خواهد شد و ما بر سد دربندی خان مشرف خواهیم شد. طرح عملیات از این قرار است که لشگر ما باید با قایق از رودخانهٔ دربندی خان رد شود، از پشت شاخ‌شمیران دشمن را غافلگیر کند و از آن‌جا روی ارتفاعات بردکان رفته و آن‌جا پدافند کند و از این طرف هم لشگر ۱۰ سیدالشهدا (ع) و لشگر ۵۷ ابوالفضل (ع) روی شاخ‌شمیران کار خواهند کرد.

بعد از تمام شدن صحبت‌های صالحی، با ماشین رفتیم به سمت سنگر دیدگاه تا نسبت به منطقه توجیه شویم. وقتی

به ارتفاع تیمورژنان رسیدیم، رفتیم داخل سنگر دیدگاه. زیر پای ارتفاع تیمورژنان، رودخانه‌ای جریان داشت که به دریاچه دربندی خان می‌ریخت و در کنارش، ساحلی به شکل T انگلیسی خودنمایی می‌کرد. آن طرف، ارتفاع شاخ شمیران همانند دیوی زشت صورت قد علم کرده بود. پشت شاخ شمیران، دشتی بود سرسبز با قدری پستی و بلندی که ما باید همان جا وارد عمل می‌شدیم. قرار بود اول گردان حمزه کمین‌های ساحلی دشمن را از بین ببرد و بلافاصله گروهان قیس، اولین خط پدافندی دشمن را فتح کند و از آن جا به بعد، نوبت گروهان ما بود که باید خود را به مقر تانک‌های عراقی می‌رساند و پس از انهدام یا به غنیمت گرفتن ۱۷ دستگاه تانک که در مقر بود، راه را برای گردان مقداد باز می‌کرد تا آن‌ها به سمت ارتفاعات بردگان حرکت کنند.<sup>۱</sup>

کسب آمادگی‌های لازم در مدتی کوتاه (تقریباً یک هفته پس از عملیات والفجر ۱۰)، تصرف ارتفاعات مهمی همچون شاخ شمیران و شاخ سورمر، ۵ روز جنگ مداوم و دفع پاتک‌های مکرر عراق، بیان‌گر موفقیت نسبتاً مطلوب یگان‌های شرکت

۱. نونی صفر، سید حسن شکری، تهران: نشر ۲۷، ۱۳۹۲، صص. ۱۷۱-۱۷۴

کننده در عملیات بیت‌المقدس ۴ می‌باشد. در این عملیات، دستیابی به ارتفاعات شاخ شمیران و شاخ‌سورمر، با وجود هوشیاری کامل دشمن و خستگی مفرط یگان‌های خودی بر اثر نقل‌وانتقالات فراوان در طول دو سه ماه گذشته، بسیار حائز اهمیت است.

«مقدمات عملیات بیت‌المقدس ۴ برای تکمیل کردن عملیات والفجر ۱۰ در حال اجرا بود. در عملیات جدید، لشکر ۵۷ یکی از یگان‌های اصلی عمل‌کننده بود. در عملیات والفجر ۱۰، شهرهای حلبچه، خورمال، سیدصادق، چند ارتفاع مهم و ده‌ها روستای بزرگ و کوچک به تصرف رزمندگان درآمد. این بار برای تکمیل و تامین جناح چپ منطقه، عملیات بیت‌المقدس ۴ شکل می‌گرفت.

قرار شد نیروها با استفاده از قایق‌های تهیه شده از پشت ارتفاعات بیزل و حوالی روستای کانی‌سالار وارد آب سد دربندی‌خان شوند و از مسیر آب دریاچه به سمت سواحل تنگه سورمر، که عراقی‌ها آن را کنترل می‌کردند، بروند و قبل از رسیدن به تنگه، در ساحل دریاچه پیاده شوند.

شب بسیار تاریکی بود و باران به‌صورت نم‌نم می‌بارید. قایق‌ها

به خط شدند. گردان‌های عملیاتی به ترتیب سوار قایق شده و قایق‌ها به آرامی، بدون گاز و به دنبال هم به سمت سورمر حرکت کردند. من هم همراه موج اول در ساحل نزدیک سورمر پیاده شدم. شب دهم فروردین ۶۷ بود. با استفاده از تاریکی شب، بچه‌ها را از ساحل رودخانه دور کردم تا گشتی‌های دشمن، که با قایق گشت می‌زدند، متوجه حضور ما نشوند. با بیسیم وضعیت را به اطلاع فرمانده لشکر رساندم و منتظر رسیدن بقیه نیروها شدم. ۳۰ دقیقه بعد ستون دیگری از قایق‌ها به ما نزدیک شدند. برای این که به هنگام پیاده شدن کسی به داخل آب نیفتد، به هر قایقی که می‌رسید کمک می‌کردیم تا پرسنل سوار بر آن پیاده شوند. هر چند لحظه یک بار، آسمان منطقه با منوره‌های شلیک شده از طرف دشمن روشن می‌شد. زیر نور منور، به دلیل موجی که از حرکت قایق‌ها روی آب ایجاد می‌شد، عراقی‌ها می‌توانستند متوجه رفت‌وآمد ما در داخل دریاچه شوند. برای همین به محض شلیک منور، تمام قایق‌ها را متوقف می‌کردند تا آب دریاچه به هنگام انعکاس نور راکد و آرام باشد.

بر اساس مأموریت جدید، حمله به شاخ‌شمیران و تصرف

آن مأموریت لشکر ما بود. بچه‌های لشکر خاطرات زیادی از آن‌جا داشتند. سال‌ها بود که تصرف شاخ شمیران و استقرار بر بلندای آن آرزوی رزمندگان استان لرستان بود. قبلاً مسؤولیت پدافندی این منطقه با لشکر ۵۷ بود. وقتی لشکر برای شرکت در عملیات والفجر ۹، شاخ شمیران را ترک کرد، دشمن با یک اقدام آفندی و عملیات مشترک زمینی و هوایی شاخ‌شمیران را به تصرف خود درآورد. برای همین، انگیزه رزمندگان لشکر در آزادسازی شاخ‌شمیران، با تمام مشکلات موجود، بیش از دیگران بود.

ساعت ده و پانزده دقیقه بود که صدای اولین شلیک و انفجار را شنیدیم. بلافاصله، گردان‌ها یکی از پس دیگری با راهنمایی نیروهای اطلاعات به سمت دشمن حرکت کردند. در قسمت ماموریت لشکر ۱۰ سیدالشهداء (ع) و در ساحل دریاچه، درگیری سختی شروع شد. از توجه عراقی‌ها به آن سمت استفاده کردیم و نیروهای لشکر را به مسیری هدایت کردیم که عراقی‌ها در آنجا حضور کمتری داشتند. شاید عراقی‌ها فکر نمی‌کردند که ما از پشت سر وارد عقبه آن‌ها شویم. نیروها به سرعت در ساحل پیاده شدند و با یک سازماندهی سریع،

حرکت اولین گردان یعنی گردان محرم آغاز شد. ماموریت گردان محرم عدم درگیری با عراقی‌ها و نفوذ به عمق منطقه بود و برای مقابله با دشمن، گردان‌های دیگر مأموریت داشتند. در طول حرکت گردان محرم، چند بار با بچه‌های اطلاعات تماس گرفتیم که اخبار آن‌ها امیدوارکننده بود، آن‌ها می‌گفتند که در حال عبور از کنار مواضع توپخانه و ادوات و سنگرهای تجمع عراقی‌ها هستیم، بدون این‌که متوجه حضور ما شوند. در یکی از مسیرها، چند عراقی ستون را می‌بینند، اما خیال می‌کنند که نیروهای خودشان هستیم و به بچه‌ها نزدیک می‌شوند. به محض این‌که متوجه موضوع می‌شوند، فرار می‌کنند و در پشت صخره‌ای پنهان می‌شوند. صحبت‌الله سوری از بچه‌های اطلاعات آن‌ها را دنبال و دستگیرشان می‌کند و ضمن خلع سلاح، آن‌ها را هم با خود به سمت شاخ می‌برند. در قسمت ارتفاعات سورمر درگیری شدت گرفته بود. بچه‌های گردان کمیل و گردان بعثت هم درگیر شده بودند. اما مسیر اصلی شاخ شمیران هنوز آرام بود. عمده آتش دشمن به سمت خط مقابل شاخ شمیران در پل جمهوری بود و عراقی‌ها اصلاً به این فکر نبودند که ما از پشت مواضع آن‌ها وارد شویم.

هوا در حال روشن شدن بود که فرمانده گردان محرم اطلاع داد که به قله اصلی شاخ شمیران نزدیک شده‌ایم. دقایقی نگذشت که درگیری آغاز شد. بچه‌های گردان از پشت بر سر دشمن ریختند. عراقی‌ها اصلاً منتظر این صحنه نبودند. بچه‌ها می‌گفتند که وقتی به قله اصلی رسیدیم، بعضی از عراقی‌ها در حال خوردن صبحانه بودند. هر لحظه که فرمانده گردان شاسی بیسیم را برای مکالمه با فرمانده لشکر فشار می‌داد، صدای الله‌اکبر بچه‌ها و شلیک رگبار و انفجار به گوش ما می‌رسید.

فرمانده لشکر دستور داد که توپخانه و ادوات لشکر مواضع و استحکامات و عقبه‌های دشمن را زیر آتش قرار بدهد که این تاکتیک مؤثر واقع شد و حجم سنگین آتش دشمن تحت تأثیر عکس‌العمل شدید آتش خودی قرار گرفت.

نزدیک ظهر بود که فشار بچه‌ها از سمت شاخ شمیران روی مواضع عراقی‌های مستقر در تپه‌های اطراف و اجرای آتش ادوات از سمت خطوط پدافندی نتیجه داد و سرانجام دشمن تسلیم شد. تعدادی از آن‌ها کشته، تعدادی اسیر و تعدادی هم فرار کردند. مسیر تدارکات و جاده ارتباطی شاخ شمیران

از وجود عراقی‌ها پاکسازی شد. اما وجود میادین وسیع مین و حتی جابه‌جایی آن‌ها به وسیلهٔ بارندگی زمستان و بهار مسیر جاده‌ها را بسیار آلوده کرده بود و بچه‌های تخریب‌را به زحمت انداخته بود. به هر ترتیبی که بود جاده باز شد و غروب همان روز، اولین محمولهٔ تدارکاتی گردان‌ها به خط رسید.<sup>۱</sup>

---

۱. هم‌مرز با آتش، خاطرات حمید قبادی، تهران: سوره مهر، ۱۳۸۶، صص. ۳۵۵-۳۶۵



## فصل هفتم

استیصال دشمن بعثی در دفع حملات رزمندگان اسلام، که در عملیات‌های والفجر ۱۰ و بیت‌المقدس ۴ با عبور از ارتفاعات مرزی، شهر نوسود ایران و چند شهر مرزی عراق شامل حلبچه را آزاد کردند، آن‌ها را بر آن داشت تا برای مقابله، به‌طور گسترده از سلاح‌های شیمیایی استفاده کند. شدت بمباران شیمیایی در حلبچه به اندازه‌ای بود که به شهادت و مصدومیت حدود ۱۰ هزار تن از مردم این منطقه و تعدادی از رزمندگان انجامید.

روستای شیخ صله نیز از این حملات بی نصیب نماند. این روستا در طول جنگ تحمیلی ۶ بار مورد تهاجم شیمیایی دشمن بعثی قرار گرفت که از این لحاظ در میان روستاهای کشور رکورددار است.

شاید بهترین سند برای استفاده گسترده رژیم بعث از سلاح شیمیایی در برابر رزمندگان کشورمان، روایت یکی از ژنرال‌های ارتش بعثی از چگونگی دستیابی این رژیم به این سلاح‌های ممنوعه باشد: «عراق ابتدا تولید CS را، که ماده‌ای با تاثیر کم است، آغاز کرد. بعداً در این زمینه پیشرفت کرد و توانست گاز خردل تولید کند. این گاز باعث تاول‌هایی بر روی پوست و در مواردی نادر منجر به مرگ می‌شود. در سال ۱۹۸۵ [۱۳۶۴] عراق تا آن‌جا پیش رفت که توانست گازهای سمی سارین و تابون تولید کند. نیروهای ما از این دو گاز در نبرد اشغال فاو توسط ایرانی‌ها در فوریه ۱۹۸۶، به طور وسیع استفاده کردند تا جایی که تعداد ۴۵ هزار نفر از نیروهای ایرانی مصدوم شدند. اگر این گازها نبود، اوضاع و شرایط به گونه‌ای می‌شد که سرانجام خوبی نداشت.

اما دومین باری که به طور گسترده از عوامل سارین و تابون

استفاده شد، در منطقه شیخ‌سیله [شیخ‌صله] ایران واقع در شرق دربندی‌خان بود. در آن زمان سپاه پاسداران نفرت زیادی برای حمله به نیروهای ما در داخل خاک عراق گسیل کرده بود. حدود دو روز قبل از آغاز حمله، ۵۰ فروند هواپیمای جنگنده با بمب‌های شیمیایی به پرواز درآمدند و مواضع استقرار نیروهای ایرانی را مورد حمله قرار دادند و پس از آن که بیمارستان‌های کرمانشاه مملو از هزاران مصدوم شیمیایی شد که از صحنه نبرد خارج شدند، عملیات ایران ناکام ماند.»<sup>۱</sup>

روایت یک شاهد عینی هجوم هواپیماهای عراقی و بمباران شیمیایی شیخ‌صله خالی از لطف نیست: «ساعت حوالی ده شب بود که حرکت کردیم و حدود یک بعد از نیمه‌شب به شیخ‌صله رسیدیم و داخل همان اتوبوس‌ها تا صبح خوابیدیم. آفتاب داشت از پس کوه‌ها خود را بالا می‌کشید. خیلی مواظب بودیم که بچه‌ها پخش و پلا نشوند. بعضی‌ها توی اتوبوس بودند. عده‌ای هم داشتند زیر درخت‌ها خوش می‌گذراندند. ساعت نه‌ونیم صبح بود که سروکله هواپیماهای عراقی پیدا شد.

۱. ویرانه‌های دروازه شرقی، خاطرات سرلشگر عراقی و فقی‌السامرائی، بخش شانزدهم، نشریه کمان، سال

سریع بچه‌ها را در جوی‌های آب کنار جاده پخش کردیم. با شلیک پدافندهای هوایی منطقه، هواپیماها متواری شدند. به حاج حسن گفتم که این‌ها دست‌بردار نیستند و باز هم خواهند آمد. فاصلهٔ اتوبوس‌ها را از همدیگر بیشتر کردیم و بچه‌ها از اتوبوس‌ها پیاده شدند و آن‌ها را در نقاط امن پخش کردیم.

ساعت ده صبح بود که دوباره سروکلهٔ هواپیماها پیدا شد. دو تا از هواپیماها بالای سر ما در حال گردش بودند و پدافندی هم که در کنار ما بود، به سمت آن‌ها شلیک می‌کرد که ناگهان چشمم به منظره‌ای افتاد و دلم ریخت؛ همین‌طور که آن دو هواپیما پدافندهای منطقه را مشغول خود کرده بودند، دو هواپیمای دیگر روی سر ما شیرجه زدند. صدای وحشتناک هواپیماها همه را سر جای خود میخکوب کرد. داد زدم: پخش بشوید، که یک راکت جلوی ما و دو راکت هم پشت ارتفاعی که سمت راست ما قرار داشت، به زمین نشست. اما صدای انفجاری نیامد. وقتی بیشتر دقت کردم، دیدم از کنار راکت دود سفید و شفاف به هوا متصاعد می‌شود... خدای من، این راکت شیمیایی است... مسؤولین همه با هم داد زدند: شیمیایی، همه ماسک بزنید. بروید روی ارتفاعات.

وضع غریبی بود. هر کسی را که می دیدی، راه کوه را گرفته و از آن بالا می رفت. در جریان این بمباران، تعداد زیادی از بچه‌ها شیمیایی شدند.»<sup>۱</sup>

□

تدبیر دوراندیشانه سپاه پاسداران در احداث یک بیمارستان صحرائی در منطقه شیخ صله، منشا خدمت‌رسانی به مجروحان و خصوصاً مصدومان شیمیایی شد. «وقتی برای رسیدن به سد دربندی خان قرار شد عملیات بزرگی در این منطقه انجام شود، سپاه در این منطقه بیمارستانی صحرائی ایجاد کرد. این بیمارستان حدود هفت کیلومتر با شیخ صله فاصله دارد و در مقابل روستای رجبی در جنوب غربی شیخ صله واقع است. این بیمارستان برای عملیات تحریرالقدس و والفجر ۱۰ و بیت‌المقدس ۴ بسیار مورد استفاده قرار گرفت. این بیمارستان نامش در ابتدا حضرت رسول (ص) بود.

خرداد سال ۱۳۶۳، یکی از مسؤولین بهداری به نام روح‌الله شجاعی اهل بابل، که معاون من بود، به همراه صفر آقایی و راننده‌شان امیر دانشور در کانی‌رش مورد کمین ضدانقلاب

۱. نونی صفر، سیدحسن شگری، تهران: نشر ۲۷، ۱۳۹۲، صص. ۱۷۶-۱۷۷

قرار گرفت و به شهادت رسید. از آن پس اسم بیمارستان به نام این شهید تغییر یافت. البته ناگفته نماند که در دو آب پاره هم یک بیمارستان صحرایی وجود داشت، ولی آن جا کوهستانی و صعب‌العبور بود و برای حرکت هلی‌کوپترها دشوار بود. اما در مسیر بیمارستان شیخ‌صله از حلبچه فقط کوه بیزل قرار داشت.

پس از بمباران شیمیایی در ۲۶ اسفند ۶۶ اوضاع خیلی سخت شد و وضعیت اسفباری به وجود آمد. مجروحان را با هلی‌کوپتر هوانیروز به این بیمارستان انتقال می‌دادند تا درمان اولیه بر روی آن‌ها صورت گیرد. آن قدر تعداد مصدومان زیاد بود که مجبور شدیم از همه نیروها حتی بچه‌های مخابرات هم کمک بگیریم. بعضی از مصدومان را با برانکارد و بعضی را روی پتو می‌آوردند. داخل بیمارستان، کارهای اولیه رویشان انجام می‌گرفت. بچه‌های ش.م.ر لباس‌ها را عوض می‌کردند، دوش‌هایی مستقر شده بود که مصدومان دوش می‌گرفتند، درمان اولیه صورت می‌گرفت و برخی را که وضع‌شان حادتر بود، به کرمانشاه اعزام می‌کردیم.»<sup>۱</sup>

۱. گفت‌وگو با برادر سعید فرجی، مسئول بهداری تیپ انصارالرسول، ۲۲ مرداد ۱۳۹۷

این بیمارستان صحرائی نیمه‌سوخته از جمله آثار باقی‌مانده از جنگ تحمیلی است که در عمق کوه و در چند کیلومتری روستای شیخ‌صله ساخته شده است. این بیمارستان در سال ۱۳۶۲ ساخته شد و خدمات ارزنده و فراموش‌نشدنی را به رزمندگان ارائه کرد. رژیم بعث چندین بار اقدام به از بین بردن بیمارستان کرد، اما از آن‌جا که قسمت اصلی بیمارستان در زیر کوه و با توان عمرانی و مهندسی بالای رزمندگان و جهادگران ساخته شده بود، آسیبی به آن نرسید.

این بیمارستان دارای ۲ باند فرود هلی‌کوپتر برای انتقال هوایی مجروحان بود. اغلب مجروحانی که در عملیات‌های والفجر ۱۰ و بیت‌المقدس ۴ حضور داشتند، در این بیمارستان درمان شدند. یکی از پزشکان این بیمارستان در خاطرات خود آورده است: «در منطقه شیخ‌صله، در بیمارستان صحرائی مستقر بودیم که ناگهان مواجه شدیم با صدها مجروح شیمیایی. البته ما تجربه حملات شیمیایی را داشتیم، اما وقتی در شهر حلبچه، دشمن علیه مردمان بی‌دفاع از بمب شیمیایی استفاده کرد و زن و کودک و پیر و جوان مورد حمله قرار گرفتند، خاطرات بسیار تلخی از آن در ذهن‌مان نقش بست. مادری را

که بچه‌ای در بغل داشت، به بیمارستان آوردند. بچه در بغل مادر کشته شده بود و مادر هنوز خبر نداشت و بازاری و گریه، می‌خواست تا فرزندش را نجات دهیم.

آن قدر مجروح و شهید زیاد بود که کار برای گروه پزشکی خیلی سخت شده بود. یادم هست که گروه پزشکی سه شبانه‌روز خوابید. حجم مجروحین به حدی بود که نمی‌شد خوابید. در آن چند روز، اولویت‌بندی مجروحین برای انتقال به اتاق عمل، بسیار سخت بود. من گریه می‌کردم و بین مجروحین راه می‌رفتم و انتخاب می‌کردم. شما اگر مجروحی را که از نظر پزشکی نود درصد احتمال داشت شهید شود، بفرستید اتاق عمل و گروه اتاق عمل پنج ساعت مشغول عمل بشوند، آن وقت ممکن بود ده نفر از کسانی که جراحاتشان کمتر بود، پشت در اتاق عمل شهید شوند. چون مثلاً ترکش خورده و خونریزی دارد و تا اتاق عمل بعد از پنج ساعت آماده شود، مجروح را از دست می‌دادیم. این جاست که شما باید تصمیم خیلی سختی بگیرید تا مجروحی را که احتمال زنده ماندنش بیشتر است، به اتاق عمل بفرستید. بیمارستان شیخ‌صله خیلی از این خاطرات به یادگار دارد.<sup>۱</sup>

۱. بروشور شیخ‌صله



این بیمارستان، هنوز نفس می‌کشد و خاطرات زیادی از شهدا و مجروحان در دل خود دارد. احمد نبوی در خاطرات خود، نقل قولی از یکی از رزمندگان آورده است که ذره‌ای از مصائب این عزیزان را به تصویر می‌کشد: «همان روزها، شنیدم عراق در عملیات بیت‌المقدس ۴، منطقه شیخ‌صه را بمباران شیمیایی کرده و بسیاری از بچه‌های گردان انصار شیمیایی شده‌اند و در بیمارستان بستری هستند. روی بهنام پازوکی تعصب خاصی داشتم. پرس‌وجو کردم و فهمیدم در بیمارستان لبافی‌نژاد بستری است. فوری به ملاقاتش رفتم. از دیدنش در آن وضعیت بهت‌زده شدم. نشناختمش. سر و صورت و بدنش سوخته بود. همه جایش، حتی چشم‌هایش را پماد مالیده و یک عینک دودی روی چشمش گذاشته بودند.

سلام کردم و کنارش نشستم. نیم ساعت بعد به حرف آمد. معلوم بود دوست دارد تعریف کند. اما جان حرف زدن نداشت. با این حال بریده بریده گفت: با محمود لطیفی و علی سنبله کار رفته بودیم گردان مسلم تا رفقا را ببینیم. بچه‌ها داخل یک شیار پتو انداخته بودند و نشسته بودند. داشتیم می‌گفتیم و می‌خندیدیم که یک‌دفعه صدای هواپیما آمد. وقتی نزدیک

شد، یک راکت شلیک کرد طرف‌مان. مقداری سنگ و کلوخ از دیوار شیاری که پشتش نشسته بودیم، روی سرمان ریخت و پشت‌بندش انگار سطل آبی روی سرمان خالی کرده باشند، سر تا پایمان خیس شد. من تا آن موقع نمی‌دانستم بمباران شیمیایی چیست؟ همیشه می‌گفتند شیمیایی بوی قرمه‌سبزی و سیر می‌دهد. اما آن چیزی که روی سر ما ریختند، بوی بد و آزاردهنده‌ای داشت.

با بچه‌ها از شیار بیرون دویدیم. رفتیم به سمت چادر ارکان گردان انصار که در همان نزدیکی بود. دیدیم بچه‌ها سراسیمه این طرف و آن طرف می‌دوند و می‌گویند شیمیایی زده‌اند، ماسک بزنید یا دستمال خیس روی صورت بگذارید.

دویدم دنبال دستمال خیس. صد متری دویدم تا به یک چادر دیگر رسیدم. داخل شدم و دیدم کتری روی چراغ والور می‌جوشد و یک چغیه از ستون چادر چادر آویزان است. آب را ریختم روی چغیه و گذاشتم روی صورتم. صورتم سوخت. از چادر بیرون آمدم. در جایی چند نفر از نیروها جمع شده بودند. همه را سوار توپوتا کردند و بردند بهداری لشگر. هنوز به بهداری نرسیده بودیم که تاول‌ها از زیر پوست جوشید و

پوست تن مان شروع کرد به سوختن. توی بهداری گفتند گاز اعصاب و خردل را با هم زده‌اند و شدت بمباران آن قدر زیاد بوده که از لباس‌ها نفوذ کرده است. گفتند لباس‌هایمان را در آوریم و شامپو دادند و گفتند سریع دوش بگیریم. اما دیگر برای آن کارها دیر بود. سر و صورت و بدن مان تاول زد و قرمز شد، ورم کرد و سوی چشم‌ها هر لحظه کمتر شد؛ چون گاز خردل به سرعت روی بینایی اثر می‌گذارد.

یک ساعت بعد، همه را سوار اتوبوسی کردند که صندلی‌هایش را کنده و کف آن را با فرش پوشانده بودند. وضعیت بدی بود. بچه‌ها به خاطر آن آمپول توی اتوبوس بالا می‌آوردند.

ما را با آن اتوبوس به کرمانشاه و از آن جا به جایی شبیه تیمارستان در سی کیلومتری اصفهان بردند. آن جا یک انترن معاینه‌مان کرد و گفت باید سریع تاول‌ها را بکنیم. گفتیم آخر چطور ممکن است تاول‌های تازه را کند؟! گفت این کار برای خوب شدن زخم‌ها لازم است. تا تاول‌ها را نکنیم، خوب نمی‌شود.

بعد از معاینه، ما را به یک حمام بزرگ بردند که می‌گفتند قرنطینه است. چهار مرد درشت‌هیکل، دست‌وپای بچه‌ها را

نگه می‌داشتند و یک نفر تاول‌ها را قلفتی می‌کند. این کار درست مثل شکنجه کردن بود. خون از جای تاول‌ها بیرون زد. خمام پر از خون شد. صدای التماس و ضجهٔ بچه‌ها توی حمام می‌پیچید و آدم را دیوانه می‌کرد. اضطراب همهٔ وجودم را گرفت. وقتی نوبت به من رسید، مقاومت کردم و نگذاشتم به من دست بزنند. تا بجنبم، پوست کمرم توی دست یکی از آن‌ها بود. آن قدر درد داشتم که آرزوی مرگ کردم. هر چه از دردی که آن روز کشیدم بگویم، کم گفته‌ام. بعد مُسکن تزریق کردند تا دردها کم شود.

بعد از ظهر آن روز، سر و صورتم ورم کرد. بینایی‌ام را کامل از دست دادم. سر و صورت و چشم‌هایم را پماد زدند و روی چشم‌ها عینک دودی گذاشتند. خیلی ترسیدم. فکر می‌کردم برای همیشه نابینا شده‌ام. سه روز بعد، من و چند تا از بچه‌های دیگر را سوار آمبولانس کردند تا به تهران بفرستند. موقع سوار شدن، گفتم من جلو می‌نشینم. آن‌هایی که لاغر و ضعیف هستند، حال‌شان بد است بفرستید عقب.

آدمم ثواب کنم، کباب شدم! چون بدنم ورم کرده بود و درد شدیدی داشتم، نمی‌توانستم روی صندلی بنشینم و به جایی

تکیه بدهم. برای همین همه راه، نوک صندلی معلق بودم و به محض این که ماشین توی دست انداز می افتاد و بدنم با جایی تماس پیدا می کرد، فریادم از درد به آسمان می رفت. چهار ساعت در راه بودم و ده تا جان دادم تا به تهران رسیدم. حالا در بیمارستان پدر و مادرم و دوستانم کنارم هستند. همین خیلی خوب است. همه محبت می کنند. خانمی غریبه، هر روز چند گالن آب هویج تازه می آورد و بین مجروحین پخش می کند. هر روز روی زخم هایم پماد می مالند. پماد کمی سوزش را تسکین می دهد. اما قسمت بدش این است که به مرور زمان، پمادها روی هم جمع و دلمه می شود و یک لایه ضخیم درست می کند. بعد باید بروم حمام و آن ها را بکنم. وقتی تاول ها کنده می شوند، خون بیرون می زند و از درد فریاد می کشم. دردش غیر قابل تحمل است. اما از خدا کمک می خواهم و تحمل می کنم.»<sup>۱</sup>

□

کمی بعد جنگ تحمیلی به پایان رسید و نیروهای بسیجی به خانه و کاشانه خود بازگشتند؛ اما نام شیخ صله، همه

۱. برسد به دست خانم ف، خاطرات سیداحمد نبوی، تدوین و نگارش راحله صبوری، تهران: سوره مهر،

آن فداکاری‌ها در عملیات تحریرالقدس و والفجر ۱۰ و بیت‌المقدس ۴ را به یاد می‌آورد. آن چنان که در یادداشت‌های زیبایی که از شهید احمد رضا احدی (رتبه نخست سال ۱۳۶۴ در رشته علوم تجربی کنکور سراسری) در کتاب حرمان هور به چاپ رسیده، آمده است:

«دیگر نمی‌خواهم زنده بمانم. من محتاج نیست شدنم. من محتاج توام. خدایا، بگو ببارد باران؛ که کویر شوره‌زار قلبم سال‌هاست که سترون مانده است. من دیگر طاقت دوری از باران را ندارم. خدایا، دیگر طاقت ماندن ندارم، بگذار این خشک‌زار وجودم، این مرده‌قلب من دیگر نباشد. بگذار این دیدگان دیگر نبینند؛ بس است هر چه دیده‌اند. بگذار این گوش‌های صم دیگر نشنوند؛ بس است هر چه شنیده‌اند. بگذار این دست و پاها دیگر حرکت نکنند؛ بس است هر چه جنبیده‌اند. خدایا، دوست دارم تنهای تنها بیایم، دور از هر کثرتی. دوست دارم گمنام بیایم، دور از هر هویتی. خدایا، اگر بگویی لیاقت نداری، خواهم گفت لیاقت کدام‌یک از الطاف تو را داشته‌ام؟ خدایا، دوست دارم سوختن را، فنا شدن، از همه جا جاری شدن و به سوی کمال انقطاع روان شدن.

اکنون مطالب خود را می‌نویسم تا زمانی بنشینم و ورقی به این دفتر بزنم. این جا همه چیزش خاطره است؛ از سوله اجتماعی مان و بچه‌های آن؛ از تقسیم چای برادر کولیوند و از تعزیه او؛ از شیرین‌کاری‌های امرالله؛ از تکیه کلام بچه‌ها؛ از حمام شیخ‌صله؛ از سروصدای قورباغه‌های شیخ‌صله؛ از کوهپیمایی‌ها و از استکان‌های چای؛ از رخسار بچه‌ها؛ از همه چیز و همه چیز؛ حتی از این خودکار و دفتری که با فرستادن یک صلوات هدیه گرفته‌ام؛ همه و همه خاطره‌اند. شاید روزی به فکر تمام این‌ها بیفتم و افسوس بخورم.»<sup>۱</sup>

---

۱. حرمان هور، یادداشت‌های شهید احمدرضا احدی، به اهتمام علیرضا کمری، تهران: سوره مهر، ۱۳۸۷

## با تشکر از

اصغر کاظمی، نویسنده

دکتر محسن غنی‌یاری، نویسنده و مدیر فرهنگی

سید رحیم زارعی، نویسنده

مهرداد رضایی‌فر، نویسنده

سردار کوروش آسیابانی، از فرماندهان غرب کشور

محسن عزتی، مدیر فرهنگی

و رزمندگان ارجمند این دیار، برادران سعید فرجی، جعفر جعفری، حسین

جنیدی، و رحمان یداللهی



## منابع

- از کوه‌های کاتو تا کانال ماهی، دفاع مقدس به روایت سردار کوروش آسیابانی، نگارش و تدوین سید رحیم زارعی، تهران: بنیاد حفظ آثار و نشر ارزش‌های دفاع مقدس، ۱۳۹۴
- اطلس راهنمای-۷، کرمانشاه در جنگ، حسن دری، تهران: مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ سپاه، ۱۳۸۴
- برسد به دست خانم ف، خاطرات سید احمد نبوی، تدوین و نگارش راحله صبوری، تهران: سوره مهر، ۱۳۹۶
- جنگ خاگریها، خاطرات حجت‌الله رحیم‌زاده، تدوین قاسم نظری، مرکز حفظ آثار و نشر ارزش‌های دفاع مقدس ایلام، ایلام: سوره‌های عشق، ۱۳۹۵
- حرم‌ان هور، یادداشت‌های شهید احمد رضا احدی، به اهتمام علیرضا کمری، تهران: سوره مهر، ۱۳۸۷
- قله ۱۹۰۴، تحقیق و تدوین اصغر کاظمی، معاونت تبلیغات و انتشارات نمایندگی ولی فقیه در نیروی زمینی، زمستان ۱۳۷۶
- گزارش عملیات بیت‌المقدس ۴، یدالله ایزدی، فصل‌نامه نگین ایران، شماره ۴۰، سال یازدهم، بهار ۱۳۹۱
- گزارش عملیات والفجر ۱۰، یدالله ایزدی، فصل‌نامه نگین ایران، شماره ۴۰، سال یازدهم، بهار ۱۳۹۱
- مجاهدتهای خاموش، تاریخ بیست‌ساله پاسداری از انقلاب اسلامی در غرب کشور، تهاجم عراق و مقابله با متجاوزین، مصطفی ایزدی، جواد استکی، مسعود یاران، تهران: دانش‌آگاه امام حسین، دانشکده فرماندهی و ستاد و علوم دفاعی، مرکز مطالعات و تحقیقات توسعه امنیت پایدار، ۱۳۸۷

نبرد درالوک، خاطرات سردار جعفر جهروتی‌زاده، مصاحبه و تدوین محمود جوانبخت،

تهران: سوره مهر چاپ سیزدهم، ۱۳۹۳

نگاه شیشه‌ای، خاطرات حسن آذری موفق، مصاحبه و تدوین محسن مطلق، تهران: سوره

مهر، ۱۳۸۱

نونی صفر، خاطرات سید حسن شکری، تهران: نشر ۲۷، ۱۳۹۲

هم‌مرز با آتش، خاطرات حمید قبادی، تهران: سوره مهر، ۱۳۸۶

ویرانه‌های دروازه شرقی، خاطرات سرلشکر عراقی و فقیق‌السامرای، بخش شانزدهم، نشریه

کمان، سال سوم، شماره ۵۸

مجله پاسدار اسلام، دوره ۱۳۶۷، شماره ۷۸، خرداد و تیر ۱۳۶۷





نقشه منطقه عملیاتی شیخ صله



تصاویر عملیات و الفجر ۱۰ - حضور حضرت امام خامنه ای (مدظله العالی) در منطقه عملیاتی



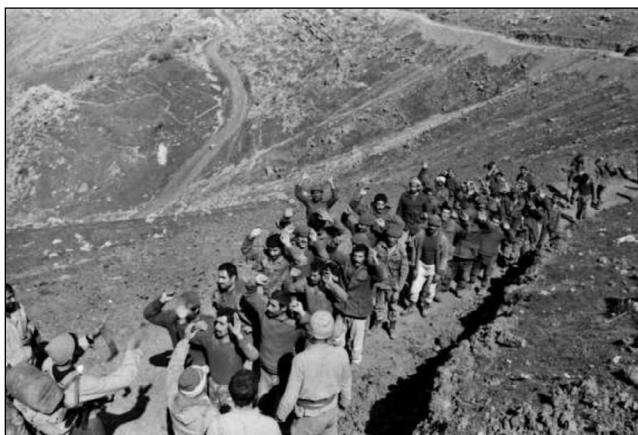


تصاویر عملیات والفجر ۱۰ - در منطقه عمومی خرمال استان سلیمانیه عراق



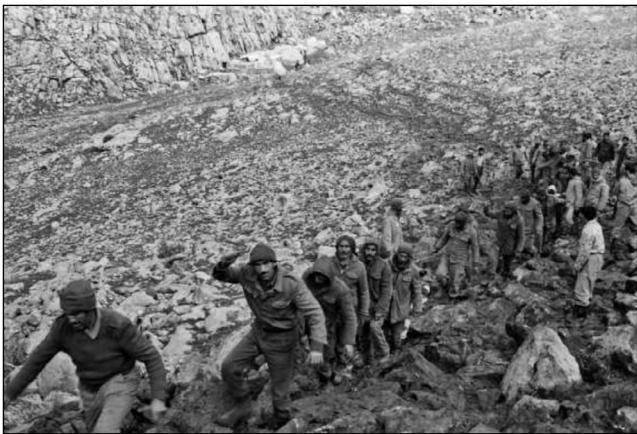


تصاویر عملیات والفجر ۱۰- در منطقه عمومی خرمال استان سلیمانیه عراق





تصاویر عملیات والفجر ۱۰ - در منطقه عمومی خرمال استان سلیمانیه عراق







تصاویر عملیات والفجر ۱۰ - در منطقه عمومی خرمال استان سلیمانیه عراق





شهید احمد رضا احدی





بمباران شیمیایی شهر حلبچه





روستای شیخ صله



شهر ثلاث باباجانی



روستای از گله



ارتفاعات شاخ شمیران



سد دربندیخان



روستای شیخ صله - دوران دفاع مقدس



بیمارستان صحرائی روستای شیخ صله





بیمارستان صحرائی روستای شیخ صله





# قطعه‌های از آسمان

از مجموعه  
کتاب‌های

<p>۱- ارونند • ۲- آبادان • ۳- خرمشهر • ۴- شلمچه                      ۵- طلائیة • ۶- هویزه • ۷- بستان • ۸- سوسنگرد                      ۹- دهلاویه • ۱۰- شوش • ۱۱- اهواز • ۱۲- دزفول                      ۱۳- دوکوهه • ۱۴- فکه • ۱۵- دشت عباس • ۱۶- چزابه                      ۱۷- زید • ۱۸- جزیره مینو • ۱۹- ابوقریب و شرفانی                      ۲۰- جاده اهواز-خرمشهر • ۲۱- گلف (پایگاه منتظران شهادت)                      ۲۲- شرق کارون • ۲۳- دشت ذوالفقاری آبادان                      ۲۴- بیمارستان صحرائی امام حسین (ع) • ۲۵- شهید باقری</p>	<p>یادمان جنوب</p>
<p>۱- دهلران • ۲- میمک • ۳- مهران • ۴- نفت شهر                      ۵- گیلانغرب • ۶- پادگان ابوذر • ۷- سرپل ذهاب                      ۸- قصر شیرین • ۹- تنگه مرصاد • ۱۰- کرمانشاه                      ۱۱- پاوه • ۱۲- سومار • ۱۳- چنگوله و چیلات                      ۱۴- بازی دراز</p>	<p>یادمان‌های غرب و میانی</p>
<p>۱- سنندج • ۲- مریوان • ۳- بانه • ۴- سردشت • ۵- مهاباد • ۶-                      نوسود • ۷- بوالحسن • ۸- بلفت - دوپازا •                      ۹- پیرانشهر • ۱۰- اشنویه • ۱۱- شیخ صله • ۱۲- دارلک</p>	<p>یادمان‌های شمالغرب</p>